

زیرنویس‌ها

- (۱) "پیروز ساد مبارزه خلق در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران" بیانیه مشترک کمیته مرکزی حزب توده ایران و کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، اردیبهشت ۱۳۶۴.
- (۲) آخر نمونه، این دعا را می‌توان در شماره ۷۹۵ (۱۴ آذر ۶۴) "نامه مردم" ارگان مرکزی حزب توده مشاهده کرد که در پاسخ به راه کارگر جنین می‌نویسد: "ساجارت انقلابی می‌توانیم اعلام کنیم و از این نظر در آینده هم با سرپلندی دفاع خواهیم کرد که حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) بدرستی شعار سرنگونی را بالحظه شناسی و با محتوی غنی سیاسی و انقلابی مطرح کردند".
- (۳) توده ایها این استدلال را به ساده ترین و خلاصه ترین نحو در اعلامیه بمناسبت رفرازه دوم برای تعیین نام جمهوری اسلامی بیان کرده‌اند: "... در مورد نام این جمهوری ما بهمان ترتیب که آیت‌الله خمینی مقاله را مطرح می‌کند، یعنی "جمهوری اسلامی" (چنانکه در گذشته نیز تشریح کرده بودیم) رای مثبت می‌دهیم، زیرا ولا اهل مطلب محتوی سیاست حکومت هاست ... ثانیاً حفظ وحدت نظر و کلمه، همه نیروهای ملی و دموکراتیک در شرایط کنونی یک‌امر حیاتی است . ." اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران تحت عنوان "حزب توده ایران به جمهوری اسلامی رای مثبت می‌دهد"، ۱۲ اسفند ۱۳۵۷، تأکید از ماست. به نقل از مجموعه "اسناد و اعلامیه‌های حزب توده ایران" (از شهریور ۷۵تا پایان اسفند ۵۸).
- (۴) "هدف مقدم کمونیستها همانند همه احزاب دیگر پرولتری است: تبدیل پرولتاریا به طبقه، برانداختن سیاست بورژوازی، تسخیر قدرت سیاسی بدست پرولتاریا". مانیفست حزب کمونیست، بخش دوم: "پرولترها و کمونیستها".
- (۵) لئین، مجموع آثار، ج ۲۴، ص ۳۸: "قدرت دوگانه".
- (۶) مانیفست حزب کمونیست، بخش اول: "بورژواها و پرولترها".
- (۷) لئین، مجموع آثار، ج ۱۹، ص ۱۲۱-۱۲۲؛ "دریافت‌های لیبرالی و مارکسیستی از پیکار طبقاتی".
- (۸) همانجا، ج ۹، ص ۱۲۸؛ "دوتاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک".
- (۹) همانجا، ج ۲۲، ص ۸۳: "یکبار دیگر درباره اتحادیه‌های کارگری".
- (۱۰) برگزیده سه جلدی آثار مارکس و انگلیس، ج ۲، ص ۱۸۷؛ مقدمه انگلیس بر "جنگ داخلی در فرانسه".
- (۱۱) لئین، مجموع آثار، ج ۹، ص ۴۴۹؛ "سرانجام نزدیک است".
- (۱۲) برگزیده سه جلدی آثار مارکس و انگلیس، ج ۲، ص ۳۶۹-۷۰؛ "لودویگ فویر باخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان".

- (۱۳) مانیفت حزب کمونیست ، بخش دوم : " پرولترها و کمونیستها " .
- (۱۴) برگزیده سه جلدی آثار مارکس و انگلیس، ج ۲ ، ص ۲۷-۳۶؛ " منشا، خانواده ، مالکیت خصوصی و دولت " .
- (۱۵) همانجا ، ص ۲۲۸ .
- (۱۶) هال دریبر : تئوری انقلاب کارل مارکس ، ج ۱ ، ص ۴۹۹ .
- (۱۷) برگزیده آثار مارکس و انگلیس ، ج ۲ ، ص ۲۱۹ .
- (۱۸) برگزیده آثار مارکس و انگلیس ، ج ۲ ، ص ۲۶ .
- (۱۹) لینین ، ج ۲۵ ، ص ۶۵ .
- (۲۰) لینین ، ج ۲۴ ، ص ۱۸۱ .
- (۲۱) لینین ، ج ۲۴ ، ص ۲۳۹ .
- (۲۲) لینین سراسری حزب بلشویک ، آوریل ۱۹۱۷ .
- (۲۳) برگزیده آثار مارکس و انگلیس ، ج ۲ ، ص ۴۶ .
- (۲۴) لینین ج ۲۱ ، ص ۱۴۹ .
- (۲۵) همانجا ، ص ۲۴۱: "کزارش کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی به کنگره دوم کمیسترون " .
- (۲۶) مثلا ر. اولیانفسکی یکی از برجهسته تربیت تدوین کنندگان تئوری " دموکراسی ملی " ، در مقاله ای با عنوان "درباره جبهه" متحد فد امپریالیستی نیروهای مترقبی در کشورهای آزاد شده" (مندرج در مجله "افتتمادجها نیومناسات جهانی " شماره ۹۵ ، سال ۱۹۷۲ ، ترجمه حزب توده) ، ضمن بر شمردن معیار نخستین گروایشهای چپ و راست سلوک دموکراسی ملی ، بخش دولتی اقتصاد را آنکارا غیر سرمایه - داری تلقی می کند و در مقابل راه سرمایه داری قرار می دهد؛ "بعد از استقرار حکومت دموکراسی ملی ، قشر بندی سیاسی و طبقائی در آن تسریع می شود . زیرا در این مرحله با وظیفه حل مسائل اساسی کشور ، تدوین یک مشی سیاسی معین و اجرای این مشی رو بروت . برای متقادع شدن کافی است که سرخی از مسائل مربوط به سیاست داخلی و خارجی را طرح کنیم . چه کسی از احرار اصلاحات پیگیر ارضی بنفع دهستانان حمایت می کند و کسی آن را بتاخبر می آند ازد؟ چه کسی هوا دار هنکاری همه جانه با دولتهای سوسیالیستی است و چه کسی در درجه اول از تکامل مناسبات با غرب سرمایه داری هوا داری می کند . چه کسی تقویت بخش دولتی را عامل استقلال و ترقی می شمارد و کسی راه سرمایه داری را مرجح می داند؟ چه کسی کوشن می کند که در شور توده ها عنصر معرفت سوسیالیستی را رخنه دهد و چه کسی هوا دار جدائی طلبی و ناسیونالیسم است و برای مبارزه با تعصب مذهبی و آنتی کمونیسم قدم بميدان می گذارد؟ . (تاکیدات از ماست) .
- (۲۷) لینین ، ج ۲۱ ، ص ۲۴-۲۲: " کمونیسم چپ - بیماری بیگانه " ، بخش دوم :

(همه تاکیدات از لینین هستند).

(۲۷) نشریه "مردم" شماره ۲۵، دوره ششم، مهرماه ۱۳۴۴، (تاکیدات از ماست).

(۲۸) منبع پادشاهی در زیرنویس ۲۵.

(۲۹) لینین، ج ۲۱، ص ۵۰ - ۱۴۹، "پیش‌نویس تزهای مربوط به مسائل ملی و مستعمراتی".

(۳۰) اج. کار؛ "انقلاب بلشویکی"، ج ۲، ص ۲۵۶. و همچنین مراجعت کنید به "اندیشه‌رهاشی" نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی (شماره ۵، دی ۱۴)، ملاحظاتی درباره انترناشیونال سوم و مقاله شرق. در "ضمیمه شماره ۲" این مقاله متن تزهای پیشنهادی رؤی و حک و اصلاحاتی که توسط لینین در آنها مورث گرفته بطور کامل آورده شده است که جهت تاکیدات اورادر مقاله مورد بحث ماتخوبی نشان می‌دهد.

(۳۱) تزهای الحاقی مصوب‌کنگره دوم درباره مسائل ملی و مستعمراتی (که از طرف رؤی پیشنهاد شده بود) اساساً ناظر بر همین گروه از کشورهای بود. اظهار نظر استالین در این مورد کاملاً صراحت دارد: "...در باره سازماندهی شوراهای امامه قطعاً می‌داریم که بوسیله کنگره دوم کمیته‌نtron تمویب شده است: تزهای لینین درباره تشکیل شوراهای غیرکارگری دهقانان در کشورهای عقب‌مانده، تزهای رؤی درباره تشکیل شوراهای کارگران و دهقانان در کشورهایی مانند جین و هند، و تزهای ویژه درباره اینکه "کی و تحت چه شرایطی شوراهای نمایندگان کارگران می‌توانند تشکیل شوند". تزهای لینین به تشکیل شوراهای غیرپرسرولتی، "دهقانان" و "خلق" در کشورهایی مانند کشورهای آسیای میانی ناظر است که در آنها پرسرولتاریا صنعتی اصلاح‌آملاً وجود ندارد. در تزهای لینین یک کلمه هم درباره تشکیل شوراهای نمایندگان کارگران در جنین کشورهایی گفته شده است. بعلاوه بنایه تزهای لینین یکی از شرایط اساسی گسترش و تشکیل شوراهای "دهقانان" و "خلق" در کشورهای عقب‌مانده، عاریست از حبابت مستقیم پرسرولتاریا تعادل‌شوری از انقلاب چنین کشورهایی. روشن است که این تزهایی به جین یا هند ناظر نیستند. که در آنها حداقل معینی از پرسرولتاریا صنعتی وجود دارد...". استالین در آنها حداقل معینی از پرسرولتاریا صنعتی وجود دارد...". استالین، مجموعه آثار، ج ۹، پاپ انگلیسی): "انقلاب در جنین و وظائف کمیته‌نtron"، سخنرانی در هشتاد و پنجم کمیته اجرائی کمیته‌نtron، ۱۹۴۲ مه ۲۴.

(۳۲) منبع پادشاهی در زیر نویس ۲۵.

(۳۳) لینین، ج ۲۲، ص ۴۱ - ۴۵: "جمع بندی بحث درباره تعیین سرنوشت" (تاکیدات از لینین).

(۲۴) لندن، ج ۲۹، ص ۱۲۱؛ "کنگره هشتم حزب بلشویک: گزارش درباره برنامه حزب" ۱۹۱۹ مارس ۱۹.

(۲۵) به نقل از در

(۲۶) منبع بادشده در زیر نویس ۲۵، (تاكیدات از نگارنده).

(۲۷) برگزیده آثار مارکس و انگلیس، ج ۲، ص ۳۰؛ "نامه" مارکس به شوابیتز، درباره "پرودون"، (تاكید از مارکس).

(۲۸) لندن، ج ۶، ص ۴۸؛ "بادداشت‌هاشی در باره" دومین پیش‌نویس برنامه پلخانف، (تاكیدات از لندن).

(۲۹) لندن، ج ۱۵، ص ۲۶۱؛ "ملاحظاتی در باره پاسخ‌مالف"، (تاكیدات از لندن).

(۳۰) برگزیده آثار مارکس و انگلیس، ج ۱، ص ۱۱۲؛ "مانیفست کمونیست".

(۳۱) همانجا، ص ۲۲۸؛ "مساوازات طبقاتی در فرانسه" بخش دوم.

(۳۲) لندن، ج ۶، ص ۷۴؛ "ملاحظات افهافی درباره پیش‌نویس برنامه کمیته" (تاكیدات از لندن).

(۳۳) برگزیده آثار مارکس و انگلیس، ج ۱، ص ۴۷۹؛ "هیجدهم بروم لوثی-بنابارت" ، بخش هفتم.

(۳۴) لندن، ج ۲۵، ص ۹۴؛ "منشا های طبقاتی کا وینساک های حال و آینده".

(۳۵) انگلیس می گوید: "واکنش قدرت دولتی بر تکامل اقتصادی به نسوع می تواند باشد: می تواند در همان جهت حرکت کند، و در آن صورت تکامل سربع تراست؛ می تواند با خط تکامل مقابله کند، در این حالت امروزه در میان هر خلق بزرگ و در درازمدت (دولت) متلاشی می گردد؛ می تواند تکامل اقتصادی را از پیشروی در خطوط معینی بازدارد و در خطوط دیگری هدایت کند، این حالت‌ها بنا خود را بیکی از دو حالت پیشین تبدیل می کند. اما بدیهی است که در حالت دوسره قدرت سیاسی می تواند مقدمه زیادی به تکامل اقتصادی وارد سازد و موجب هر رفتن انسزی و صالح زیادی گردد". برگزیده آثار مارکس و انگلیس، ج ۲، ص ۴۹۱-۴۹۲؛ "نامه انگلیس به اشیت، اکتبر ۱۸۹۰".

(۳۶) لندن، ج ۱۸، ص ۴۹۵؛ "نتایج انتخابات".

(۳۷) مارکس در هیجدهم بروم در باره "معامله‌ای که رزیم لوثی بنابارت با دهستان فرانسه کرد، می گوید که فرانسه از زمان لوثی چهاردهم آن چنان آزار دهستان را بخود تبدیل نمود، آزاری که بواسطه کارهای عوام فریب‌سازانه لوثی-بنابارت صورت می گرفت".

(۳۸) منبع بادشده در زیر نویس ۲۵، (تاكیدات از نگارنده).

(۳۹) همانجا.

(۴۰) ر. اولمانفسکی، "دومقاله درباره راه رشد غیر سرمایه داری" ترجمه فارسی، مر ۲۶، (تاكیدات از نگارنده).

- (۵۱) برگزیده آثار مارکس و انگلیس، ج ۳، ص ۹۴؛ نامه سرگشاده مارکس و انگلیس به بیبل و ...
- (۵۲) لتبین، ج ۹، ص ۲۹ و ۲۵؛ "دوتاکتیک سویال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک"، (تاکیدات از نگارنده).

www.KetabFarsi.com

بیان و رشکستگی پوپولیسم بورژوا فرهنگی

(نگاهی به عناصر حیف راست: حزب نوده، سازمان فدائیان خلق ایران -

اکثریت، سازمان فدائیان خلق)

بابا علی

www.KetabFarsi.Com

۹- طیف راست در اپوزیسیون و معنای عملی و تئوریک تئوری "استحاله"

امروزه توده آیها و فدائیان اکثریت‌هم جناح فرخ نگهدار و هم جناح کشتگر به مفهوم اپوزیسیون را نده شده است، این را آنان بین از همه مدیون روحانیت حاکم هستند که حتی در قید ائتلاف پایدار با بورزووار فرمیم نیز نبود. حقیقت آن است که روش‌فکران خوده بورزوای هنوز معنای ائتلاف پیشین روحانیت حاکم با خود و "قیه و غصب" کنونی شان را در نیافته است و چنان از ضربه "خائنات" روحانیت حاکم به خود دچار گیجی و برشاگی شده است که تازه متدریج به خودآمد که گویا "استحاله‌ای" رخداده است و این روحانیت حاکم امروز آن متعدد خدا مپریالیست خلقی دیروز نیست! پس ائتلاف روحانیت حاکم با رفرمیستهای بورزوای علیه انقلاب جزء سابقه، خدا مپریالیستی و انقلابی متعدد خلقی به حساب آمد و بی نیازی همین خدایانقلاب بنا پارتبیتی مذهبی به رفرمیستهای بورزوای پس از سرکوب کلیه، دست‌آورد های انقلاب توده‌ای بهمن، استحاله، ضد خلقی روحانیت حاکم قلمداد شد. بدینترتیب تئوری من در آورده "استحاله" باید سهمی دوگانه برای وجود و رویه، "زخم - خوردۀ" (اصطلاح کشتگریون) رفرمیستهای بورزوای ایفا کند: از یکطرف این شوری آب تطهیر برکلیه، همدستی‌ها و هم پیمانی‌های این جماعت با روحانیت حاکم در دوران "ائتلاف خلقی" می‌ریزد و از طرف دیگر دلیل فروپاشی این ائتلاف و "فاجعه بزرگ" را برای اذهان اعماق و هواداران این جویانات "توجه" می‌نماید. اکنون که تئوری استحاله مهیا شده بود، ساقی می‌ماند تعیین موعد استحاله، انتخاب موعد برای توده‌ایها و فدائیان اکثریت جناح فرخ نگهدار کار چندان دشواری نبود. لحظه، رسیدن و هبران توده‌ای بدانهای خط امام می‌توانست موعد مقتضی برای استحاله روحانیت حاکم محسوب شود. موعدی که با فرمان و تازیانه، جلد جماران مقرر شده بود. از این پس "استاد" واستگی رژیم جمهوری اسلامی به امپریالیزم آمریکا در جراید حزب توده و

نداییان نگهدار یک به یک "فاش" کشت و جناح " کلان سرمایه داران و بزرگ مالکان " بنابه فرموده، رهبران توده‌ای و اکثریتی دست بالا را در حاکمیت احراز کرد. برای هدایتیان جناح کشتگرها متعین موعد کمی دشوار شد زیرا آنان هرچندکه در "دفعه" خود در مقابل اتهامات توده ایها وجناح فرج نگهدار در جزوی "آنسوی چهره" انتساب "، اظهار داشته بودندکه دفاع خود را از روزم استراتژیک و نه تاکتیکی (یعنی بر حسب توازن قوا) فلمداد میکنند و خود را صاحب این افتخار دانستند که پیش از نگهدار "متعدد خلفی" را گشوده اند، اما دلیل انتساب خود را از جناح نگهدار عبارت از انصراف این جناح از برگزاری کنگره و تعاملشان به وحدت انحلال طلبانه با حزب توده دانسته بودند. پس دستگیری سران حزب توده نمی توانست موعد مناسبی برای استحاله روزیم باشد، هرچندکه این واقعه براستی اعلام خاتمه، ائتلاف روحانیت حاکم با این طیف بود و بنابراین طبیعی نرین نقطه، عطف برای استحاله محض می شد. کشتگریون اکنون به دنبال دلایل مقبولتر و مردم پسندتری در باره جداییشان از جناح فرج نگهدار بودند. فضای مختنق پس از ۲۰ خرداد دستگیری و محاکمه سران حزب توده، دیگر برای کشتگریون نیز امید فعالیت قانونی و مجاز را در زیر سایه حاکمیت "مردمی" امام خمینی باقی نگذاشته بود و اشاره به مدافعت و خلوص نسبت به امام تحت عنوان " وحدت استراتژیک " نیز نمی توانست کارگشا باشد. اکنون باید به سرعت رنگ عوض کرد و کارنامه، مبارزانی دست و پا نمود، آخر باید " فرزند زمانه " بود، پس کشتگری‌ون برا آن شدند که انتساب خود را از جناح فرج نگهدار بمعتابه، پوش از رفرمیسم و سازش‌طلبی و انمود کنند و از این پس زبان جدیدی به عاریه گرفتند که از یک‌سوی " فرقه گراسی چپ " را ملامت میکرد و از سوی دیگر رفرمیسم جناح نگهدار را نکوهش می نمود، در این لفتنامه، نوبن کشتگری، ائتلاف دیروز بار و حابیت حاکم علیه انقلاب مترا دفها " عدم اتحادیان بروهای چپ " است که آن هم حد الیته بعضاً بدلیل سکتاریسم چپ و " جپروی اش " در مورد واقعه، انتقال سفارت آمریکا، حنگ کردنستان، ترکمن صحرا، دانشگاه و غیره بودا! بدینسان جناح کشتگر پس از آن که مدتها از تعیین موعد استحاله طفره رفت و به عباراتی کلی از این دست که " اکنون مدتها است که ... " دیگری است که "... " چندی است که "... " روزیم استحاله یافته است، توسل جست، سرانجام دل قوی داشت و ضمن انتقادی ملایم به اتحادات راست روانه شان در " طی دو سال " اخیر موعد تحول را سال ۹۴ نامید؛ یعنی حوالی زمان ولادت جربان فدائیان کشتگر، نیروهای " خلقی " مدافع بند (ج) و ملی کردن تجارت خارجی و مصادره اموال سرمایه داران حالا به "بورژوازی بوروکرات" استحاله یافته بودند! بدینترتیب جناح کشتگر که تا دیروز در رد اتهامات

ناروای جناح نگهدار خود را محق می دانست تا نگهدار نا صادق را بخاطر تمایل وحدت "تاکتیکی" و نه استراتژیک با رژیم مورد عتاب قرار دهد، امروزه در لوای اپوزیسیون، چپ سکتاریست و اکثریت رفرمیست را به انتقاد می گیرد و خواهان وحدت مجدد رزمی فدائیان برای شکل کمی "نقلاسیون کمونیست" و ایجاد حزب طبقه کارگری شود. بدینسان فدائیان کشتگر دل در گرو وحدت مجدد با فدائیان نگهدار می سندند تا "نقلاسیون کمونیست" را بازند و جایگزین حزب توده، ایران شوند!

تئوری استحاله اما بیان لاعلاجی و درمانندگی رفرمیم بورزوایی در مقابل واقعیت رژیم بنابر ارتیستی مذهبی است و از این نظر تقاضات متعددی را حامل است. توجیهاتی که پیش از این طیف راست در "اثبات" ماهیت خلقی و ضد امپریالیستی رژیم جمهوری اسلامی عنوان می کرد، همچنان به قوت خود ساقی است. رژیم همچنان به همان اندازه که در مقطع اشغال سفارت آمریکا "ضد امپریالیست" بود، "ضد امپریالیست" است. هنوز نیروهای حامی رژیم، همان "مستضعفانی" هستند که پیشتر امت سرسپرده، حزب الله را تشکیل می دادند با این تفاوت که امروز این نیرو مشکل است و خواست اکثریت مبنی بر مسلح کردن آنها به سلاح سنگین نیز تحقق یافته است. رژیم همچنان بطور ادواری با اتخاذ سیاست مصادره، اموال، امنیت سرمایه را دچار اختلال می نماید. مجدداً موج مصادره از "کلان سرمایه داران و بزرگ مالکان" از سر گرفته شده وبار دیگر خوئینی ها، مشکینی و خلخالی زبان "شبه سویالیستی" و "مستضعفینه" را به عاریت گرفته اند؛ موجین را زیرا خیه، لوایح مجلس قرارداده اند و کابینه، "مستضعفینه" موسوی را سروسامان داده اند و برای آتیه، امت حزب الله نیز منتظری امید امت و امام را به جانشینی خمینی منحوب کرده اند. هیئت های هفت نفره، محظوظ جناب کشتگر را با همان وظایف رسیدگی به تقسیم اراضی و "کاشت و داشت و برداشت" احیان نموده اند و همچنان داعیه، دفاع از نهضت های رهایشخواهی اسلامی را در جاریگوشه، جهان دارند و از مراوده با شیکاراگوا و کوبا و موزامبیک و کینه بیانی و غیره نیز ابهائی ندارند. روحانیت حاکم همچنان هزار چندگاهی به سراغ نهضت آزادی میروند، لیبرالها را با چند سیلی گوش نواز بحال می آورند و سرجایشان می نشانند و سپس اندکی کاه ویونجه برای نشخوار در آخورشان می ریزند و آبروی هزار بار ساخته شان را یکبار دیگر با ته تسبیح دم چاه طهارت می نهند. آیا این همه، برای ارضی پرنیزهای پوبولیستی بورزوای رفرمیستهای ما نباید کفایت کند تا آنان روحانیت حاکم را متحدخل خلقی بشمار آورند؟ آیا نباید پس از شروع این موج نوین مصادره یکبار دیگر امید به سربرا فراشتن نیروهای خلقی و چرخش تازه ای در روند "استحاله" پیدا کرد؟ در ادبیات حزب توده

می توان جوانه های جنبش امیدی را سراغ جست . نامه، مردم شماره ۷۰ در مقاله ای تحت عنوان " ماهی از سرگنده گردد نی زدم" ، پس از اشاره به مواد مترقبی فانون اساسی ، این پرسش را مطرح میکنده "واقعاً هم چرا؟ جه کسانی مانع از اجرای این مواد فانون اساسی هستند؟ این سوالی است که برای میلیونها ابرانی مطرح است" و سپس در باسخ به " بازگشت کلان سرمایه داران و بزرگ مالکان " (و خلاصه حجتیه ای ها) اشاره میکنده مانع تحقیق این مواد ترفیحواهانه شده است . و یا در نامه، مردم شماره ۷۵ در مقاله ای تحت عنوان " عواقب بورش به حزب توده ایران آشکار میشود" که مصادف با موج نوبن مصادره ها نوشته شده ، به کسانی که به هنگام دستگیری سران حزب توده دم فروپسته بودند و آنکنون در مقابل " احیای قدرت مالکین و سرمایه داران بزرگ " دست به اعتراض زده است، می گوید؛ " در حالبکه ای با خود این چهره - ها خواستار تعمیق انقلاب ، کوتاه کردن دست سرگشی مالکان و کلان سرمایه داران از شرایط اقتصادی کثیر و تحقق خواستهای زحمتکنان بودند... اینکه برای کسانی که هنوز صادقاً هوادار تعمیق انقلاب هستند، تنها راه گسترش از رژیم صفتی و بیوستن به جهه متعدد سیروهاي انقلابی برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است ". و باز در همان شماره، نامه مردم در مقابل دستگیری تحت عنوان " ربشه، سحران در کجاست؟" خطاب به سرحی عناصر وابسته به رژیم اعلام میداردکه : " آن عناصری از وابستگان رژیم که صادقاً نمی فرمد عوام‌گردی) با ارتیاع حاکم مخالفند و از هیات حاکم رویگردان هستند، باید نا در نشده جای خود را در رمره، مبارزان واقعی باز بینند. " حزب توده مجدداً این جوانه های امید به شروهاي " مردمی " درون هیات حاکمه را که مخالف " احیای قدرت کلان سرمایه داران و بزرگ مالکان " هستند، در قلب خود سراغ میگرد؛ اما فعلاً به خود این جسارت را نمی دهد تا این واقعیت ساده را تصدیق نماید که این مخالفین " بزرگ مالکان و کلان سرمایه داران " و این اصحاب " معاذره " نه در حد عناصری محدود بلکه قدرت اهلی هیئت حاکمه می باشند، که همچنان نظر گذشته سطور ادواری دست به مصادره می - زندند و بهمان میزان ساق " خدا میری بالبست " باقی مانده است . اما اگر رهبران توده ای و اکثریتی این حقبت ساده را بپذیرند در آن مورث با تئوری استحاله چه باید بگند و چه باسخی در قبال دستگیری سرانشان باید بدهند؟ ما این همه " نطفه های امید " به جناح و یا " عناصر وابسته به رژیم " خلقي (ولوضعیف) درون هیات حاکمه فی نفسه در بطن تئوری استحاله وجود دارد، به عسان که هیچ بکار از نیروهاي مدافعانه تئوری " استحاله " نمی - توانند قانون اساسی رژیم جمهوری اسلامی را بکسره ارتقای قلمداد کنند . زیرا این قانون محصول دورانی است که نیروهاي خلقي و مردمی " استحاله "

ساخته بودند و باید بتوان رد پا و اثر آنان را در آین قانون م Rubio سالهای نخستین پس از انقلاب بهمن نشان داد. بنابراین تئوری "استحاله" مبارزه برپایه مواد معینی از قانون اساسی را که میان مطالبات "خلفی" است، معاز می شود. بعلاوه تئوری "استحاله" مصلحت اندیشه سورزا رفرمیم را نز برای چرخش "احتمالی" آنی جهت ائتلاف مجدد با روحانیت حاکم دربردارد. چرا باید امکان چرخش توازن قوای در آینده به نفع نیروهای خلفی ضعیف امروزه را درون هیات حاکمه بالکل منکرشد؟ اگر فی المثل در آستانه، یک خیزش نوین انقلابی، رژیم مجدداً "امادگی برای ائتلاف با بورزا رفرمیستها از خود نشان دهد و عضوی از سران توده ای را از زندان آزاد کند، و برخی قراردادهای بازرگانی با اتحاد شوروی منعکس کند، آیا باید در آن صورت به تقویت روز افزون نیروهای خلفی در هیات حاکمه دل بست و هم و غم خود را مصروف تحقق بندهای متفرقی قانون اساسی در اتحادیا نیروهای خلفی قرارداد؟! تئوری "استحاله" راه پاسخ مثبت به این پرسش را باز می گذارد و عاقیت اندیشه بورزا رفرمیستی را مورد تائید قرار می دهد. اینها نتایج عملی تئوری "استحاله" هستند. واما از لحاظ تئوریک، این "تئوری" دربرابر واقعیت امت حزب الله بعنوان پایگاه رژیم و خصلت "ضد امپریالیستی" رژیم و مصادره های گاه و پیگاه آن در همن حال حاضر، با وہ گوشی بی معنوایی بیش نیست. در حقیقت این "تئوری" میان ناتوانی بنیادین مسائی عقیدتی پوپولیسم بورزا رفرمیستی در مخالفت با رژیم جمهوری اسلامی است. توده ایها و اکثریتی ها ممکن است به واقعیت دستگیری واعدام سران و کادرها و اعضاشان توسط رژیم اشاره نمایند و این واقعیات را میان خصلت ضد انقلابی کنونی رژیم بشمار آورند. اما مگر خود آنان نبودندکه سرکوب کمونیستها و انقلابیون را توسط رژیم جمهوری اسلامی با سرکوب کمونیستها توسط رژیم های "خلفی" مصر، الجزایر و عراق مقابله می کردند و این امور را مانعی در ارزیابی عمومی از رژیم بمنایه رژیمی "خلفی" بشمار نمی آورند؟ آری، مگر آنان این جنابات را بارجوع به ماهیت مردمی و ضد امپریالیستی حکومت تطهیر نکردند؟ آبا مگر آنان به نقل از نوشته های الیانوفسکی، آندريف، بروتنتس و غیره ضرورت اتحاد مدد - امپریالیستی خلق زیر لوای یک بنا بارت را که آماده است تا به قیمت پیشبرد مبارزه ضد امپریالیستی، "دیکتا توری انقلابی" خلفی را ولو به قیمت اشتباهاتی در مورد کمونیستها اعمال کند، خاطرنشان نمی کردند؟ آیا مگر آنان در سرکوب دمکراسی و دفاع از سیاهترین نوع دیکتا توری تاریخ معاصر بشریت یعنی ولایت فقیه مشارکت نکردند؟ آیا مگر آنان هرگونه دفاع از ازادیهای سیاسی و حقوق دمکراتیک را "لیبرالیسم" قلمداد نکردند و بدینسان

ناتوانی بپولیزم را حتی در دفاع از دمکراسی سورزاشی آشکار نکردند؟ آیا مگر نه این است که شعار رهبران توده ای تا همین اواخر "ازادی زندانیان توده ای" سود؟ پس اشاره به دستگیری، زندانی کردن و به اعدام رساندن نیروهای طبق راست نمی تواند در فرهنگ ساسی بپولیسم بورژوا رفرمیستی سندی بر حکومیت رژیم بمنابعه رژیم ضد انقلابی باشد؛ زیرا تثبتیت رژیم خلقی و ضد امپریالیستی منوط به ریختن خون است، هرچندکه بعضی خونها بگناه نیز بر زمین ریخته شود!! نابراین آنچه ماقی می ماند وجدی ماید گوته شود همانا می نیازی رژیم از ائتلاف با بورژوا رفرمیستهاست. ائتلافی که چنانکه پیشتر گفتم، معناش برای طبق راست روش نیست؛ با بهتر بگوییم طبق بورژوا رفرمیست مامل به روش کردن معنای آن نسبت زبرانه خود فریبی اش بد و این اجازه را می دهد و نه منفعتش در آشکار شدن نقش خیانت بارش در گذشته نزدیک است.

حقیقت این است که رژیم "خلقی و ضد امپریالیستی" جمهوری اسلامی "استحاله" نیافته است، تنها از ائتلاف موقت با رفرمیستها بورژوا بسیار گشته است. آن ائتلاف تا هنگامی ضروری بود که رژیم جمهوری اسلامی برای سرکوب حنبش انقلابی کارگری و توده ای به خدمات رفرمیستها احتیاج داشت؛ که هنوز توهمندات بپولیستی و لبرالی و جمله بردازیهای شبه - سوسیالیستی برای سعی حکیم نفوذ روحانیت حاکم در میان توده ها نقش موثر خود را بخوبی ایفا می کرد. مبلغونها توده ای که با خیزش خود رژیم شاه را واژگون کرده بودند، آماده گام برداشتن در راه تحقق انقلاب اجتماعی بودند، اما توهمن آنان به رهبری روحانی، سبب می شد که آسان انتظارات خود را از یک "انقلاب پیروز" داشته باشند، کارگران و زحمتکشان در هر گام خود برای تحقق مطالعاتشان، در برابر انتظاراتشان از این "انقلاب پیروز" قرارداد می گرفتند و هر اقدام عملی آنان را در مقابل توهمندان نسبت به رهبری روحانی قرار می داد. سردمداران روحانیت حاکم، از یکطرف توده ها را دادعوت به صبر می کردند تحت این عنوان که "کارها را بکشید نمیتوان انجام داد" و در تبلیغ این حزم و صبر و احتیاط، متهمان بورژوا، لبرالها و روشنگران تعلیل کرده، بورژوا به روحانیت حاکم باری می رساندند، از طرف دیگر آنان ضرورت وحدت کلمه توده ها را علیه امپریالیزم آمریکا، ساواکی ها، طاغوتی ها و مستکرین خاطرنشان می نمودند و بدینسان انحرافی انقلابی توده ها را در چهار جوب تنگ سیادت روحانیت حاکم بر لبرالها هدایت می نمودند، در این راه بپولیستها بورژوا رفرمیست مؤتلف روحانیت حاکم بودند. آری، بپولیست های بورژوا رفرمیست با دعوت به اتحاد خلقی و ضد امپریالیستی با روحانیت حاکم، توهمن "انقلاب پیروز" را در میان توده ها تحکیم می کردند، اقدامات

مستقیماً انقلابی توده‌ها را تخطیه می‌کردند، تفرقه و تجزیه را در میان کارگران و زحمتکشان دامن می‌زدند و بدبانی فرصت لازم را برای روحانیت حاکم فراهم می‌کردند تا سپاه پاسداران، کمیته‌ها، جهاد، دستگاه ائمه جماعت وغیره خود را سازمان دهد. و هنگامی که این حبس سرکوب شد، و دستگاه‌های ویژه سرکوب‌بنا پارتبیتهاي مذهبی آماده شد، دیگر این ائتلاف با بورزوای رفرمیستها به همان اندازه غیرضروری بود که تحمل کوچکترین آزادیهای سیاسی بورزوای دمکراتیک. ولایت فقیه نمی‌توانست بدون تابعیت کمترین آزادیهای سیاسی سلطنت خود را قطعیت بخشد، از این‌رو ائتلاف‌وی با رفرمیم بورزوایی نیز موقتی بود. بعلاوه روحانیت حاکم تنها از طریق تابعیت سلطنت و تجزیه فراکسیونهاي مختلف بورزوایی در احزاب و گروههای مندوبي ایجاد شد. این انتقاد از بورزوایی را به انجام برساند و به شیوه‌ای غیرمستقیم منافع آنرا در مقابل بورش کارگران و زحمتکشان حفظ کند؛ قدرت انحصاری روحانیت حاکم و خصلت موقت ائتلاف‌وی با لیبرال‌ها نیازهایی جایز نداشت. و این اولین بار نیست که حکومت بنا پارتبیستی، بی‌نیازی خود را به هرگونه ائتلاف پایدار سیاسی با احزاب بورزوای و خردی بورزوای نشان میدهد. به حکومت بیسمارک و ائتلاف‌وی با لاسال این مدافعان پوپولیسم بورزوای لیبرالی نگاه کنید. بیسمارک این ائتلاف را تنها تا آن زمان ضروری تشخیص داد که نفوذ مرد "آتش و خون" در میان کارگرانی که بتدريج صف خود را از بورزوایی جدا می‌کردند، این شیوه را به حربه ای در مقابل فراکسیون‌هاي جداگانه بورزوایی مبدل کند و ارتقاء بونکرها را به مقام کاست حکومتی در آلمان با دیده، حمایت‌بنگرد، این حقیقت در کشور ما نیز یکبار دیگر به اثبات رسید و نتیجه، آن برای طیف پوپولیستهاي بورزوای رفرمیست، بحرانی عمیق و همه جانبه همراه با انسزا و بی‌اعتباری سیاسی بی‌سابقه در نزد توده‌ها بود.

کارنامه رفرمیم بار دیگر در پرتو تجارت‌نهضت انقلابی مورد داوری قرار می‌گیرد و در این میان بازهم نقش حزب توده، ایران بعنوان مدافعان سینه چاک "خط امام" و "خط امامیها" در مرکز بررسی است. بحران در حزب "یکپارچه" توده نیز نظری سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۴۲ یکبار دیگر اوج می‌گیرد با این تفاوت که این بار حزب توده عرصه، تاخت و تاز فرقه، دمکراتی‌های مهاجر قرار گرفته و منازعات درون حزب توده نهضه‌ها رنگ و و لعاب درگیریهاي باندی دو جناح اسکندری - رادمنش و کیانوری - کامبخت را با خود حامل است بلکه مهمتر از آن متاثر از منازعات اعفائی سابق فرقه دمکرات آذربایجان با توده ایهاي دیگر نیز می‌باشد. تاریخ سیاسی کشور معاصر دیگر شاهد تدامن طلبی اکثریت قریب با تفاوت رهبران طراز اول حزب توده

ایران بوده است، با این همه انتقادات اخلاقی خوده بورزوایی به مثی حزب توده که آنرا عمدتا در ارتباط با خیانت پیشگی و ضعف شخصیتی رهبران توده‌ای تشریح میکند، آنکارا عدم کارائی خود را نشان میدهد. در این مورد کافیست مثلاً "به اطلاعه های مکرر رهبری فدائیان اکثریت جناح فرج نگهدار درباره مقاومت و اعدام بسیاری از کادرها و اعضاء و رهبران اکثریت نگاهی بیفکنیم. رهبران اکثریت قصد دارند تا از طریق این اطلاعه ها بر مبنی مذاقلابی خود در گذشته آب تطهیر برپیزند. علیرغم آن، این اطلاعه ها حقیقت بزرگی را بر ملا می کنند. آن اعضاء، کادرها و رهبرانی که برخلاف اکثریت قریب به اتفاق رهبران حزب توده، حاضر به پذیرش خفت و خواری در مقابل تازیانه ها و شکنجه های رژیم حlad خمینی نشدند، قطعاً از لحاظ صفات فردی قابل مقایسه با تیپهای نوع دوم نیستند، اما این موضوع سبب نمی شود که هم مسلکی ویگانگی ساسی - ابدئولوژیک دو جریان و پیروی "حاله و مخلصانه" اولیها را نسبت به دومیها از نظر دور داریم. اکثریت (جناح فرج نگهدار) همان اپورتونیسم حزب توده را نمایندگی می کرد با این تفاوت که "مادقاته تر" بود و بقول لنسن "اپورتونیسم مادقاته" از هر نوع دیگری از اپورتونیسم خطرناکتر است. در واقع نیز اپورتونیسم اکثریتی هزار بار خطرناکتر از اپورتونیسم توده ای است زیرا خون "تازه" اپورتونیسم پیرانه سرتوده‌ای را فراهم نموده و سنت فدائی را در خدمت مثی اپورتونیستی حزب توده فرار داده است. اکنون که کارنامه رفرمیم با ردیگر ورق می خورد و بحران آن ابعاد همه جانبه ای می گیرد، ضروریست مجدداً به تشریح آن عواملی بپردازیم که فدائیان اکثریت را هم مسلک حزب توده نمود. این بررسی سویزه از آن جهت ضروری است که انتقادات کوتاه بینانه پویولیستی - خوده بورزوایی به مثی حزب توده را بی اعتبار می کند، ناپیگیری و خملت ذاتاً محدود آن را سر ملا می نماید و بند نافی را که این گونه انتقادات را یکره به اپورتونیسم حزب توده متصل می‌سازد، آنکار میکند.

۳- منابع هم‌ملکی فدائیان اکثریت با حزب توده

بر خلاف تصور اشتباہ آمیز اولیه، حزب توده، ایران پس از انقلاب تحت رهبری جناح کیانوری، در چهارچوب مشی خود نه تنها تمايل به "راست" را نمایندگی نمی کرد بلکه بسیار هم "جب" بود !! در واقع مدتی پیش از انقلاب مسئله ائتلاف با "جناح ملبون" یا "مذهبیون پیرو خمینی" در مقابل حزب توده قرار گرفت. تمايل جناح اسکندری عمدتاً عبارت بود از ائتلاف با "ملیون" بویژه جبهه ملی و این موضوع را می توان در نامه "نوروزعلی" و مجادلات شخص آل احمد با بهآذین ملاحظه کرد. تفوق جناح کیانوری در حزب توده با بهتر بگوئیم کودتای جناح کیانوری علیه جناح اسکندری وارتقاء کیانوری به مقام دبیراولی حزب، میان تسطیح گرایش "جب" درون حزب توده بود. کیانوری نه تنها در دوران پیش از ۲۸ مرداد بعنوان عضو هیئت اجرائیه کمیته ایالتی تهران و در راس کمیسیون تعليمات نمایندگی گرایش به ساختار "جب" را بعده داشت بلکه همچنین پس از کودتای ۲۸ مرداد به عنوان عضو هیأت اجرائی، اکثریت هیأت اجرائی را با رجوع به تجربه، حزب کمونیست چین به جن دوسیوئیسم منهم کرد؛ یعنی آنکه آنان را به دنباله - روی سازشکارانه از بورزوواری ملی (جبهه، ملی و مصدق) مستصف نمود. پس از انقلاب بهمن نیز جوانشیر بعنوان متعدد کیانوری کتابی پیرامون مشی حزب توده و کودتای ۲۸ مرداد ارائه داد و یکسره تمامی استفادات حزب توده را به خود در پلنوم های پس از کودتا عملان" پس گرفت. خلاصه آنکه کیانوری در حزب توده بعنوان "بلانکیست" و کسی که در یک دست کتاب مائوتسه دون و در دست دیگر نارنجک داشت، معروف بود. وی سبب نبود که کیانوری وحدت با مذهبیون پیرو "امام خمینی" را بر اتحاد با "ملیون" جبهه، ملی و لیبرالها مرجح شمرد. جناح کیانوری با توجه به جنبه توده ای انقلاب بهمن، براین باور بود که انقلاب ایران تحت رهبری مذهبیون پیرو خمینی از چهارچوب دمکراتیک و ملی فراتر رفته و علاوه بر راه سنتگیری سوسیالیستی می نهد. بدین لحاظ این جناح مدافع مبارزه، "قاطع" بالیبرالیسم و جانبداری از مذهبیون

"افراطی" پیرو خمینی بود، جناح کیانوری در اقدامات روحانیت پیرو خمینی، همان عدالت اجتماعی را می دید که باید برای مستکبری به سوی سوسالیزم تحقق می بافت و بدگر در محدوده اصلاحات لیبرالی و دمکراتیک "ملیون" نبود و در این راه یعنی در راه تحقق چنین "عدالت اجتماعی" آزادیهای سیاسی جنبه فرعی و کم اهمیت داشت. دولتی کردن و مصادره سرمایه‌های پنجاه و چند تن از "کلان سرمایه داران" ، خصلت خدا میریالیستی روحانیت حاکم و پروردی مذیت آشکار آن با شیطان بزرگ آمریکا پس از واقعه اشتغال سفارت، توصل روحانیت حاکم به "مستضعفین" در مقابل "مستکبرین" ولیمراهها، تاکیدات سرخی از سردداران بر جسته روحانیت (نظریه بیهودگی) بر تعاویشی‌ها، جملگی مبانی پوبولیسم سورزا رفومیستی جناح کیانوری را ارضا، میکرد و گوشی‌همه این صفات مستکبری سوسالیستی به یکباره در زیر نگین فرامین مردی جمیع شده بود که با نفوذ مذهبی خود در میان عموم اهالی و پاپرهنگان می باید بزرگترین خدمت را به کمونیسم نوع حزب توده ای بنماید! پس جناح کیانوری پیرو خط امام نشد و این قطعاً باید بزعم جناح کیانوری فعالیت قانونی حزب شوده و التجاء احیاری بپروان خمینی را به اتحاد شوروی نیز بدنبال می داشت چرا که بین در مذیت با شیطان بزرگ چاره ای حزب حذف قسمت دوم بشار "نه غربی، نه شرقی" نخواهد داشت و لو آنکه بدین امروزهای امپریالیسم بزرد و مثورت و رایزنی آنانرا در بر طرف کردن موافع مستکبری سوسالیستی بعده کبرد و در این مسیر دوگرایی "جب افراطی" (استروای امپریالیسم) و راست لیبرالی موافقی محسوب می شدند که ساید از طریق اتحاد حزب توده با خط امامی‌ها و تشکیل جمهه متعدد خلق از پیش پا برداشته شوند.

اگر راه نفوذ حزب توده در میان سازمان فدائیان هموارشد، دقیقاً به دلیل همین تسلط جناح کیانوری و صفت پوبولیستی آن بود، جناح اسکندری با ساست پیشبرد "انقلاب دمکراتیک و ملی" و ائتلاف با جمهه، ملی و "ملیون لیبرال" هرگز قادر به اعمال نفوذی چنین تعیین کننده در میان فدائیان نبود. با وفاداری به مشی حزب توده، "رادیکالترن" و "اصیل شریان" پاسخ به انقلاب ایران همان بود که جناح کیانوری داد و آنان که امروزه می خواهند ضمن وفاداری به مشی حزب توده، از اتحرافات راستروانه جناح کیانوری درون حزب شده استقاد کنند و از موضع "دیگر ای ملی" نظام ولایت فقهی را معکوم کنند، چاره ای ندارند که از لحاظ استراتژی "راه رشد غیر سرمایه داری" در موضع راست جناح کیانوری قرار گیرند، جنبه خواهی پاپرهنگان و خصلت خدا میریالیستی رهبری امام خمینی را نا دیده انگارند و همان سیاست جناح اسکندری مبنی بر ائتلاف با "ملیون" را موجه

شمارند، آنستی نز اشقلابی مشی کیانوری در چهار چوب استراتژی حزب توده ممکن نیست.

همانطوریکه بالاتر گفتیم، بدون تشخیص جنبه، پوپولیستی و به ظاهر "جب" سایت جناح کیانوری، نفوذ حزب توده بر سازمان فدائیان ممکن نبود، قضیه را از جانب سازمان فدائیان در نظر گیریم تا مسئله روشن شود، فدائیان پس از انقلاب، بیش از آنکه مبین یک حزب سیاسی با سیماهای مسلکی معین باشد، یک جنیش بودند، جنبش فدائیان نظرسایر جنبش‌های رادیکال و انقلابی ضدیکتاتوری، خدا میریالیستی در آمریکای لاتین یا آسیای جنوب شرقی (فی - المثل نهضت ساندینیست، نهضت میر و غیره) تمايلات و غرائز دمکراتیک و انقلابی رانمایندگی می‌کرد اما فاقد بکرهبری مارکسیستی لینینیستی بود و از این‌رو در محدوده، یک نهضت پوپولیستی رادیکال فرار داشت، محدوده، نگرش این نهضت نیز در جوهر خود عبارت بود از سوسالیسم خلقی عدالت طلبانه، استقلال طلب و آزادیخواهانه که با توجه به نفوذ ریشه دارکمینترن در نهضت چب ما، این سوسالیزم با مارکسیسم لینینیسم التقا طیافته بود و استعداد - هائی در پذیرش ایدئولوژی مارکسیستی لینینیستی داشت، اما در عین حال این سوسالیزم خلقی فی نفسه فراتراز جهار چوب بورزوای دمکرانیک نمی‌رفت و متاثر از کلیه گرایشات ارتحاعی و واپس نگر خرد بورزا زی در حال تحریمه و عدالت خواهی ایندیانی و مساوات طلبانه، زحمتکشان شهری نیز بود، "خلق" در این نگرش، موجودی آرمانی، مقدس و قابل ستایش بود، بهمنگونه که ارتجاع به سرمایه داران بزرگ و بویژه دربار و خاندان بهلوی خلاصه می‌شود که نوکر و سرسپرده، اجنبی یعنی امپریالیزم جهانخوار آمریکا بود، انقلاب بهمن به رهبری خمینی یعنی کسی که پس از بن بست جبهه، ملی دوم در مقابل اصلاحات ارضی، پیشوای نهضت خرداد ۴۲ محسوب می‌شود، موثرترین عامل در خلع سلاح این جنبش پوپولیستی قادر رهبری مارکسیستی لینینیستی بود، مهمترین خود - ویژگی انقلاب بهمن آن بودکه این انقلاب قبایل پیروز مندد رسنگوئی سلطنت بود و این را بیش از همه مدیون خصلت توده ای و مشارکت میلیونها کارکرو زحمتکش و سایر اهالی بود و اما خود انقلابی شکست خورده بود، بدین معنا که شمره، آن بوسیله ارتجاع روحانی بنابرآراییستی ریشه شده بود، برای "خلق" اما این انقلاب در وهله اول، شمره، پیروزی بر نظام سلطنت و یک "انقلاب پیروز" بود، نهضت پوپولیستی فدائیان نمی‌توانست از این مستی شوده ای و توهمند خلقی "انقلاب پیروز" محفوظ بماند، پس شعار دادنکه "برقراری ساده حاکمیت خلق"، و اما این "حاکمیت خلقی" را در اتحاد باجه کسی می‌شود، برقرار رکسرد؟ کابینه بازرگان؟ این آزمایش شد، اما مقول پوپولیسم نفتاد، جرا؟ زیرا "ملیون" وجتاب بازرگان خواهان باران بودند، حال آنکه سیل آمده بود

وپولیسم اما جانب سیل را گرفته بود، رادیکالیزم و عدالت جوئی نهفت خلفی با لیبرالیسم ولرم "ملیون" قابل کنترل نبود، جنبه "ملی دمکراتیک" حسنه به نقد ته کشیده بود و به ناله های ضعیفی در مقابل سیل خروشان اعتراضات می مانت، ارتخای لیبرالی نمی توانست رادیکالیزم پولیستی را دریند کشد؛ هرچند که فدائیان در مقابل یورش‌های گاه و بگاه چماقداران و "روحانیت انحصار طلب" و نه گفتن خمینی به نظاهرات فدائیان در مقابل بیت اش آزمایشی کوتاه در امر ائتلاف با "کابینه ملی سازگان" کرده بودند اما نهضت فدائی نمی توانست برقراری حاکمیت خلق با این جماعت "باران خواه" را پذیرا شود، پس حاکمیت خلقی مدتی مسکوت ماند، تا آنگاه که واقعه اشغال سفارت بوقوع پیوست، در طی این مدت یادآوری خاطره، میتینگ فدائیان در دانشگاه تهران در سال ۵۸ بمناسبت ۸ تیر روز شهادت رفیق حمیداشرف بحاست بمناسبت این روز اعلامیه ای از جانب سازمان فدائیان انتشار یافت که ضمن رذکردن نقش محوری صیاره، سلحنه پیشاهنگ درگذشته، از اتحاد جماهیر-شوری بعنوان "زرادخانه" رویزیونیسم "یادشده بود و حزب توده نیز هم خود را دریافت گرده بود، این امر مانع از آن نشد که بعداز مدتی کوتاه راه نفوذ حزب توده در سازمان فدائی هموار نشود و نویسندگان همان اعلامیه در صوف مدافعان سینه چاک وحدت وهم ملکی با حزب توده فراشگردند، در مذاقت انجار و نفرت بسیاری از فدائیان که بعدها در صوف اکثریت قوار گرفتند، علیه حزب توده تردیدی نمیتوان داشت و نویسندگان آن اعلامیه نیز از این قاعده مستثنی نیستند اما قضیه دقیقاً "عبارت از این است که آن انجار اساساً متوجه تسلیم طلبی و رفرمیسم و سازشکاری رهبران حزب توده بود و بنابراین فراتراز نقد اخلاقی و خوده بورژوازی به مشی حزب توده نمی رفت و علاوه بر این حقیقتی سرگتر از این احساس انجار در میان بخش قابل توجهی از نهضت فدائی وجود داشت که اتحاد ملکی آن آنرا با حزب توده تسهیل میکرد و آن حقیقت بزرگترها ناچلت پولیستی و بینش تعام خلقی نهضت فدائی بود، بویژه ذکر این واقعیت از آن جهت ضرورت دارد که اخیراً فدائیان اقلیت، در ادامه، "تحلیلهای پلیسی- سیاسی خود از کلیه" فعل و اتفاقات نهضت چپ، شکل گیری فدائیان اکثریت را محصول نفوذ عنصر خائن توده ای فرخ نگهدار در سازمان فدائی قلمداد کرده اند و اصلابه عقلشان هم خطور نکرده که جگونه اکثریت عظیمی از سازمان فدائی گول این "عنصر نفوذی حزب توده" را خورد - اند !! آنهم در نهضت فدائی که از آغاز تاسیس خود را آنتی تز رفرمیسم حزب توده قلمداد میکرد و انجار از خیانت پیشگی و رفرمیسم حزب توده در روحیه و احساس اکثریت فریب با تفاوت اعضاء، و هواداران آن موج می زد.

و اما ماجراهی اشغال سفارت، داستان ناتمام حاکمیت خلق را دوباره

زنده کرد . آیا روحانیت پیرو خمینی همان متدخلقی نمیتوانست محسوب شود ؟ مگر روحانیت حاکم دست به کار جایگاشی و حذف سران ارشاد نزدیک بود، مگر این نیرو در اعتراض به شیطان بزرگ آمریکا سفارت را اشغال نکرده بود و مدنسی کوتاه پس از آن با فضاحت هرجه تماست عذر لیبرالهارا از حکومت نخواسته بود، مگر این پیروان امام دست به معاشره اموال طاغوتیان نمی زدند و در مقابل آنان به "مستضعفان" و پاسرهنگان رجوع نمی کردند، مگر بخش قابل توجهی از سرمایه های بزرگ دولتی نشده بودند مگر این همان روحانیت نبود که در واقعه ۴۲ خرداد حضور فعال داشت و مگر ... و مگر ... و مگر کیانوری راست نمی گفت که اینان متحد ماهستند؟ راستی جهان بینی مفادشان چیست ، از کدام خط منی روشن و صریحی پیروی می کنیم ؟ آیا مگر همین توده ایها بهتر از ما راه و چاه را تشخیص نمی دهند و بیشتر از ما آثار مارکسیستی لینینیستی نخواند و ترجمه نکرده اند و آیا درگذشته نیز راه آنان بهتر از ما که مبارزه چویکی می کردیم ، نبود ؟ و این پرسش ها در ذهن بسیاری از فدائیان برپایه همان فرایند بینایی انترناسیونال سوم شکل می گرفت . این بخش از فدائیان در "تجربه مشخص خود" و برپایه باورهای رینه دار خلقی خود و بوسیله کاتالیزور رژیم ولایت فقیه داشتند به صحت راه رشد غیر سرمایه داری و کل برنامه و تاکتیک حزب توده می رسیدند . هنگامی که اینان در مسئله اصلی جنگ با سازش طبقاتی با حزب توده اشتراک نظر یافته بودند، مابقی روند ایدئولوژیزه کردن به زمان و خبرگی رهبران توده ای و خصوصیات و درجه ایمان فردی رهبران فدائی به حزب توده بستگی داشت و در این مسورد البته ارادتهای زمینه دار فرخ نگهدار به حزب توده و کارداری رهبران توده ای سهم خود را ایفا کرد . آری رژیم خمینی ، آئینه ای بود که بخش قابل توجهی از نهضت فدائی بانگریستن در آن ، هم سیماشی خود را با پولیسیم بورژوا رفرمیستی حزب توده تحت رهبری جناح کیانوری تشخیص داد . واقعه سفارت پوشش "جب" را به جناح فرخ نگهدار داد تا در راه تحقق شعار حاکمیت خلق گام بردارد و راه نزدیکی با حزب توده را در پیش گیرد . واقعه سفارت بر استی دومین فاز "انقلاب اسلامی" و نواخته شدن ناقوس بن بت پولیسیم ، لاعلاجی آن در مقابل ارتیاع بنا پارتبیستی مذهبی بود . ارتیاعی که برخلاف لیبرالیسم بیشهه "انقلابی" عمل میکرد و از بطن نهضت انقلابی سر برآورد و بود و محصول تما می ضعفهای آن بود و بنابراین بازتاب بزرگترین ضعف آن : عدم سازماندهی مستقل طبقه کارگر و فقدان حزب و آگاهی سوسیالیستی آن در بطن جنبش همگانی و در عین حال تجزیه احزاب بورژوازی به فراکسیونهای مختلف متخاهم و در حال رقابت . نتیجه نیز روش بود : تعادل قوای دو طبقه، اصلی متخاهم (بورژوازی و برولتاریا) و

تسلط کاست روحانیت حاکم مدد اعمال نفوذ در میان بخشهاي از حاشیه نشینان، خرده بورژوازي سنتی و ائتلاف با بورژوازي سنتی بازار. اگر لیبرالیسم ضد انقلابی توانائی دریند کشیدن نهضت پوپولیستی را ندادشت، ارجاع سنا پارتبیستی زیر لوای "وحدت کلمه"، "مبارزه، خدا میریالیستی" و تداوم "انقلاب اسلامی" قادر نبود که پوپولیزم را به ائتلاف با خود جلب کند و بدینسان ضمن خلع ید سیاسی از بورژوازی به طور غیر مستقیم به بهترین وجهی منافع سرمایه را در مقابل تهاجم کارگران و زحمتکشان حفظ نماید.

و اما هنگامی که از فراگیر بودن گرایش پوپولیستی در نهضت فدائیان سخن می گوییم نهایا بخش اکثریت را مدنظر ندارم، بلکه جناح انقلابی اقلیت آن را نیز در خاطر دارم. حقیقت اینست که فدائیان اقلیت نیز دارای مبانی مشترکی با فدائیان اکثریت بودند و انشعاب اقلیت از اکثریت، مبنی جدائی جریان مارکسیزم انقلابی از پوپولیسم نبود بلکه انعکس اس بحران درون پوپولیزم و جدائی گرایش رادیکال و انقلابی از گرایش رفرمیستی بود، در این مورد کافیست نگاهی به کار سامه، اقلیت ببینیم.

"نکل گیری نطفه، اولیه جریان اقلیت محصول منازعه بر سر "حاکمیت خلق" نبود بلکه نتیجه، منازعه بر سردفاع از مشی سازمان فدائی در گذشته (مشی چریکی) و حانبداری از خملت سازمان فدائی بعنوان یک سازمان کمونیستی در دوران قبل از انقلاب سود، "حوزه های ابدئولوزیک" که نطفه، اولیه جریان اقلیت محظوظ می شوند و با توانی اکثریت درون سازمان فدائی بوجود آمده سودند، حتی پس از واقعه سفارت و دفاع آشکار جناح فرخ نگهدار از روحانیت حاکم خود را متعهد به تنظیم جزوایتی در دفاع از مشی مسلحانه پیش از می دانستند و در درون خود این "حوزه های ابدئولوزیک" همگونی مشی در برخورد به قدرت سیاسی وجود نداشت. هنگامی که ارزیابی از قدرت سیاسی در دستور کار آنان فرار گرفت و مباحثات در این زمینه روشنتر شد، در ترکیب این حوزه ها تغییراتی بعمل آمد و مدافعان نظریه "حاکمیت خرده بورژوازی" از این حوزه ها خارج شدند، هرجند که همگونی در میان طبقه باقی مانده که عمده رای به فدائیان انقلابی و بورژوازی داشتند، روشنتر شد، درین حال دیدگاهی در قبال حاکمیت داشت؟ اقلیت حاکمیت توین را فدائیان انقلابی و بورژوازی ارزیابی می کرد و در این مورد تجربه، سرکوب جنبش ترکمن صحرا، کردستان، حمله به ستاد فدائیان و تعطیل آن و سرکوب سایر نهضت های توده ای را ملاک قرار می داد. با این همه، اقلیت قادر به تابید این حقیقت ابتدائی نبود که قدرت اصلی نه در دست لیبرالها بلکه در دست روحانیت حاکم است. بالعکس او

قدرت روحانیت حاکم را صوری و قدرت لیبرالها را واقعی می پنداشت و در این میان آیت الله خمینی را خوده بورزوایی معرفی می کرد که نفس "محلج اجتماعی" را ایفا می کند، به عبارت دیگر حتی حاضر به برسمیت شناختن رهبری اصلی روحانیت حاکم توسط خمینی نبود، اقلیت تنها برایه جدا کردن خمینی از روحانیت حاکم و در نظر گرفتن لیبرالها بعنوان قدرت اصلی، می توانست حاکمیت را خدا نقلابی بنامد. چرا؟ زیرا اقلیت نیز نسبت به خمینی متوجه بود و او نیز در مبارزه علمه روحانیت حاکم برایه بینش پوپولیستی خود عاجز بود. و حقیقت این بود که اکثریت و حزب توده نز با تمرکز مبارزه علیه لیبرالیسم مخالفتی نداشتند، آنان حتی در تشخیص این مطلب که قدرت اصلی در دست روحانیت حاکم است، از اقلیت واقع نمی تربودند، نظریه و عمل اقلیت با یکدیگر در تضاد بود؛ یعنی اقلیت نمی توانست برایه بینش پوپولیستی خود از مبارزه خود علیه روحانیت حاکم دفاع نماید. بالعکس در تعین هفت مبارزه، خود علیه روحانیت حاکم بعنوان قدرت اصلی دجارگچسری و ناتوانی بود و در برخورد به تظاهرات ۱۴ اسفند ۵۹ این گیجسری اقلیت به بارزترین وجهی خود را نشان داد. زیرا از یکسوی اقلیت مایل به شرکت در این تظاهرات و تبدیل آن به جنبشی انقلابی علیه روحانیت حاکم سود واز طرف دیگر برخی همدلی های "لیبرالها" (بیویژه بنی مدر) را نیز که از نظر قدرت اصلی محسوب می شدند، سا بینگونه تظاهرات می دید. پس فرمان دادکه در کلیه "محاجع توده ای شرکت کنند و آنرا به حریه، اعتراض مدل نمایند"، وهر کس از خود می پرسید آیا این مجتمع شامل تمام جمده ها هم می شود و باتائیدی چنینی بر شرکت در تظاهراتی از قبیل ۱۴ اسفند است؟ تنها سی خرداده ۶ بود که اقلیت را متقادع نمودکه "اکنون مردم جهت اصلی مبارزه خود را متوجه حزب جمهوری اسلامی کرده اند" و تازه در اینجا هم اقلیت مستقیما به تمامی نهادهای روحانیت حاکم حمله نکرد و سنا را همان "حرکت مردم" علیه "حزب جمهوری اسلامی" فرارداد.

آنچه اقلیت را از اکثریت متمایز می کرد، اساسا در دفاع غریزی اقلیت از هرگونه حبس شوده ای و مقابله، آن با هرگونه سرکوب حاکمیت بود. اقلیت نیروی اپوزیسیون "از پائین" و بیان پوپولیزم رادیکال ضد دیکتاتوری بود. بنابراین در تشریح مبانی هم مسلکی اکثریت با حزب توده، هیچ لازم نیست رهراان اقلیت زحمت مکافه های پر پیچ و خم بلیسی را دریافتند رد "عنصر نفوذی حزب توده، فرج نگهدار" در سازمان فدائی بخود روا دارند، کافی است ماجرای "قدرت صوری در دست روحانیت حاکم و قدرت واقعی در دست لیبرالها" یا خمینی بعنوان "محلج اجتماعی" را بیاد آورند و از خود بیرونی برآستی جرا قدرت اصلی را به لیبرالها سپرده بودیم و در جلاذ جماران را شناختیم؟

آنچه در اینجا فرعی است همانا همین داستانهای پلیسی است و اما آنچه اصلی است، همانا بوبولیزم خدامیر بالیستی و بینش سویالیزم خلقی است که زمینه، هم مسلکی فدائیان اکثریت را با حزب توده فراهم آورد. منشاء طبقاتی این بینش بوبولیستی را در نهضت چپ ما باید در وزنه سنگین روشنفکران خرده بورزوای حسنجو کرد.

۳- انشاب کشتگریون از جناح فرج نکهدار: یک واکنش فرقه‌ای

انشاب کشتگریون یا طرفداران "برگزاری کنگره فدائی" از جناح فرج نکهدار بخلاف انشاب اقلیت از اکثریت بهیچوجه میان حدائی گراش انقلابی از گراش رفرمیستی سرمن بحران پوپولیسم شود. بالعکس چنانکه اسناد جناح کشتگر پیرامون دلایل انشاب روش می‌کند، فدائیان کشتگری یا همان "قاطعیت" و "صراحت" پیشین در دفاع از رژیم حموروی اسلامی و موضعگیری علیه جنبش‌های انقلابی توده ای سینه سیر کرده بودند و استظرار کسب اجازه، فعالیت قانونی را از رژیم "خلفی" داشتند. اساساً رهبری این حریان چه در تهییت گوشی به "کابینه" ملی بازرگان "و چه در جانبداری آتشین از امام خمینی "بینکام و میتکر" بود و امروزه نیز این حریان در توجیه تشوری "استحاله" ابایی از تأیید اقدامات خدا مهریالیستی روحانیت حاکم در مقطع اشغال سفارت و یا محکوم داشتن نهضت ترکمن صحرا، کردستان و مقاومت داشتگران و غیره قسل از ۲۵ خرداد هفتاد و ۶ ندارد. اما آنچه مایه اصلی حدائی جناح کشتگر از جناح فرج نکهدار بود، همانا تمایل جناح فرج نکهدار به "ادغام انحلال طلبانه سازمان فدائی در حزب توده" بود و کشتگریون در این اعتراض دلگرم به سنت و سابقه، فدائی و ته مانده، احساسات خود توده ای در میان اعضاء و هواداران سازمان فدائیان اکثربت بودند که هرچند از لحاظ مشی و مضمون، اختلاف امولی میان خود و حزب توده ملاحظه نمی‌کردند اما نمی‌توانستند شریعت تلحیخ ادغام انحلال طلبانه سنت فدائی در حزب توده را بنوشتند. "سنت فدائی" در مقابل نتایج منطقی مشی پوپولیسم بورژوا رفرمیستی مقاومت می‌کرد. حدائی جناح کشتگر از جناح فرج نکهدار اساساً بازتاب این مذاقه فرقه ای برسر باصطلاح "پاسداری" از سنت فدائی بود. جرا نمی‌توان مشی حزب توده را داشت و در همان چهار جوب اقدام کرد و در عن حال پرچم و اتوبوته فدائی را حامل بود و حزب کمونیست سوری را متقادع به جانبداری از فدائیان نمود که پس از کودتای ۲۸ مرداد و آبرو باختگی حزب توده، سنت مقاومت و مبارزه انقلابی علیه رژیم شاه را نمایندگی کرد و برخلاف حزب توده از صفحه ملی و "وطن پرستی" و محبویت ملی و توده‌ای بروخوردار بود؟

علاوه مگر در درون حزب کمونیست شوروی اختلافاتی فیما میان "آکادمیسین ها" و "رهبران حزبی" وجود ندارد؟ کنستگریون آنکه خود را بینتر هم رای "رهبران حزبی" می دانستند و جناح فرج نگهدار را دنباله رو "آکادمیسین های" حزب کمونیست شوروی قلمداد می کردند و در جستجوی سند برای اثبات ادعای خود بودند . مضاف براینها آیا نباید نظریات پاره ای از تئوریهای خود کمونیست شوروی را پیرامون مطلوبیت حاصلشدنی اکثرت به حای حزب توده جدی گرفت ؟ محاسبات کنستگریون در اساس از این قیاس شود . وهنگامکه مدانیان اکثریت جناح فرج نگهدار در تخطیه سنت فدائی کار را سانجا رساندند که در ویژه نامه "کاربینا است سومین سالگشت انقلاب سپتمبر ۲۲ سپتمبر ۱۳۶۵" در مقاله "در راه وحدت" اظهار داشتند که : "معطه آغاز و عزیمت تسلیم جریانی که بعد از بعنوان "جنبش مسلحانه" و سپس با نام چربک های فدائی خلق شناخته می گردید این مقاله کره هی سوده است که آیا ساید همه آنها را که از مشروطیت بسیار نجات داده ، تمام راهی که حیدرخان آغاز و ارانی هموار کرده است و طی دو دهه پیکار مرگ و زندگی در زیر ضربات دشمن بساز کسب ۲۸ مرداد تا له برگاه تبیینی پیش رفته است را نیست و نایبود گرد و جنبش نوینی را آغاز نهاد و یا باید ساتمام نیرو و تا آخرس نفع ایستاد و سنگرها را حفظ کرد؟... موضوع بحث در اینجا آن است که بدانسم اختلاف در ناکنک و انتخاب شکل مسلحانه با غیر مسلحانه مبارزه نفعی آغاز تولد نیروهای چربک فدائی و جدائی آنان از حزب توده نیست ، نقطه آغاز و عزیمت این نیروها صراحت ایشان در پیدا کردن راههای نوین مبارزه همانا ملک اعتماد از حزب توده ایران و رهبری آن در مقام دستگاه رهبری کننده حبس کمونیستی ایران و در اساس نهی موجودت تاریخی این جنبش در عرصه" ملی و حنایند حواشم دید در عرصه سین المللی سوده است" . دیگر زمان "دفاع" از سنت فدائی در مقابل "ادغام انحلال طلبانه سازمان فدائی در حزب توده" فرار سده سود و لو انکه اختلافی ما هوی در مسئی سیاسی و طفانی وجود داشته باشد . حان کلام آنکه جدائی فدائیان اکنفرت جناح کنستگریعنی کسانی که به "کنگره جی ها" معروف بودند از فدائیان اکثریت جناح فرج نگهدار ، خصلتی اساسا فرقه ای داشت : اختلاف سر بر اصول نبود بلکه تفاوت سر بر دفاع کاپیکارانه از سبک خوش نیام فدائی در مقابل تمایل به "ادغام انحلال طلبانه" در حزب توده، آبرو باخته بود . بدین لحاظ جدائی کنستگریون قادر هرگونه مضمون نوین تاریخی مستغلی نیست به جربان اکثریت بود . این جدائی تشهی بازتاب مقاومت بک سنت در صفوی کسانی بود که دست در دست بکنستگر راه جهنم را در پیش گرفته بودند . سناریوی حاصل اعتراض کنستگریون بر "ادغام انحلال طلبانه" در حزب توده، سانجا که به نقد مشی حزب توده مربوط میشد ، از دایره "تنک انتقادات اخلاقی خرده" -

بورزوایی و ناسیونالیزم تنگ نظرانه فراتر نمی رفت. این مایه خرد بورزوای ناسیونالیستی استقادات کنستگریون پرکارنامه، حزب توده، درتدادم "تکامل" استقادات آنان به حزب توده نجیب باز هم بارز شد. اما منته، اعتراض و جدایی آنان از جناح فرج نگهدار بعزم این نارضایتی فرقه ای نبود. بدین جهت نیز کسی این "اشتعاب" را جدی نگرفت.

واما برای آنکه به افادات فعلی کنستگریون پس از توفیق اجرای رانده شدنیان به صفو اپوزیسیون نیز نگاهی بیفکنیم و دعاوی این مدعیان "تازه مسلمان شده" را نسبت به "رفرمیم اکثریت و سکتاریسم چپ" مورد بررسی قرار دهیم، ضروری است دو محور اصلی نقد فعالیت‌شان را به طیفراست و ناواراین به کارنامه، خودشان درنظر آوریم.

بکی از دو محور اصلی استقادات کنونی جناح کنستگر به حزب توده و جناح فرج نگهدار عبارتست از نفی "ناسیونال نیهالیسم" حزب توده، معنای این استقاد از حزب توده عبارتست از فراموش کردن اهمیت بعدملی مبارزه و خصوصیات ویژه آن و ناتوانی در تلفیق وطن پرستی با انترنا سیونالیسم از جانب حزب توده. از این رو فدائیان کنستگری در تشریح صفات "حزب انقلابی طبقه کارگر" که قرار است از اتحاد مجدد فدائیان اکثریت بوجود آید، در نشریه، فدائی دوره دوم شماره ۴۰ دیماه ۶۴ در "پیام کمیته مرکزی سازمان بمناسبت سالگرد حمایه سیاهکل و تولد سازمان فدائیان خلق ایران" اشعاری دارد که: "همه فدائیان را... دعوت می کنیم که ... باتکیه به تجربه گرانشها جنبش ما در سالهای اخیر و بازنگری عمیق به عوایف اتحرافات ابدئولوژیک و تشکیلاتی سرای وحدت محمد روزمند، فدائیان با همه، این اتحرافات بی رحمانه مبارزه کنند و بدینسان راه را برای شكل گیری و نفوذ ثقل انقلابیون کمونیست و تکمیل حزب طقد کارگر ایران، حزبی روزمند، میهن پرست، انترنا سیونالیست و دمکراتیک، حزبی عمیقاً مورد اعتماد توده ها هموار نمایند." (تاکیدات از ماست) بدستورتیپ رهبران فدائیان کنستگری خواهان ایجاد جربانی هستند که بزعم ایشان نظرسازمان فدائیان خلق در سالهای پیش از انقلاب بهمن از خصیمه، "میهن پرست" بخوردار شد و چون حزب توده برجسته عامل وابسته به ثوره رانداشته شد، معنای دیگر "ناسیونال نیهالیسم" حزب توده و فدائیان طرفدار فرج نگهدار را زنظر گاه کنستگریون عبارتست از اولویت قائل شدن نسبت به عفویت رسمی در جنبش جهانی و تایید سایر احزاب تا مبنای قراردادن پر اتیک در عرصه، ملی، از این رو در مقاله‌ای تحت عنوان "اکثریت در برآورد تاریخ" مندرج در ضمیمه نشریه، فدائی شماره ۲۱ مورخ بهمن ماه ۶۴ می نویسد: "آری، این دیدگاه ناسیونال نیهالیستی که بجای تحلیل مشخص از شرایط مشخص هرکشور و مبنای قراردادن تئوری، خط مشی و پر اتیک هرجویان در عرصه ملی به متابه ملک اصلی قضاوت، صرف عفویت رسمی

در حنیش‌هایی و تابید سایر احزاب را برای "کمونیست اصل" بودن، "خط مشی انقلابی" داشتند و "حزب طراز نوین طبقه کارگر" سودن و در یک کلام برای "وحدت حزبی" کافی می‌داند، یکی از ریشه‌های اصلی اخراج سازمان از جمیش کمونیستی و در غلتبودن به خط مشی وحدت انحلال طلبانه با حزب توده، تئوریزه کردن ادغام سازمان در این جریان و پذیرش موضع، برنامه و خط مشی رفرمیستی آن بود". و خلاصه آنکه توجه به حمایت ملی مهمتر از اعتبار بین‌المللی است و اگر حزب توده اعتبار بین‌المللی در میان احزاب کمونیست دارد، سنت‌فداشی نفوذ ملی دارد و قدر دومی راسیتر از اولی ساید داشت‌که نداشتیم! و فدائیان جناح نگهدار بهتر است که ساتوجه به بحران عمیق حزب توده و خطر سرایت آن به خودشان، تا دیرترینده بخود آیندو پروردۀ "وحدت محمد رزم‌مندۀ فدائیان" (رزم‌مندۀ هم یعنی انتقاد‌اش از نوع کشتگری‌سون در باب "ناسیونال نیهالیسم") را در پیش‌گیرند!

واما مضمون "انتقادات" فوق! از نقطه نظر مارکسیم لنسکیسم، "وطن پرستی" در دوران سیادت سرمایه داری چیزی حز فرب ناسیونالیستی و بورزوایی کارگران نیست. "مهن پرستی" نه تنها حاجی درقاموس حزب این‌گلای طبقه کارگر در مبارزه علیه سرمایه داری ندارد، بلکه بعنوان یک خرافه، ریشه دار خردۀ بورزوایی و یک حربه، خطرناک بورزوایی سوای فرب کارگران و مخدوش کردن ذهن آنان درباره، آتناگونیسم طبقاتی وی با سرمایه - داران و تماد وی با خردۀ سورزوایی شناخته می‌شود. "کارگران مهند ندارند"، این شعار بایه‌ای مانع‌گفت حزب کمونیست است که تفاوت بین‌دین کمونیست‌ها را با سورزوای خردۀ بورزوای ناسیونالیست‌ها در مورد مسئله، "مهن پرستی" روشن می‌کند. در مانع‌گفت حزب کمونیست از تقدم شكل ملی مبارزه کارگران نسبت به مضمون بین‌المللی این مبارزه سخن گفته ندهاد. معنای این سخن به‌هنجویه آنطورکه یک ناسیونالیست خردۀ بورزوای می‌فهمد عبارت از آشتبی دادن می‌پرسی سا انترنا ناسیونالیسم نیست. بالعکس مارکس می‌گوید که تکلیف پرولتاپیا هرکشور (ودراینجاکشور) ملت یک پیشداده، تاریخاً مفروض است که شرایط مبارزه طبقه کارگر را بهنگام تسلط مناسبات سرمایه داری رقم می‌زند) در وهله اول عبارتست از تصفیه حساب با بورزوای خودی. مارکس کارگران را دعوت به پرستش می‌پرسی خودی نمی‌گند، بلکه آنرا به مبارزه علیه بورزوای خودی و بنابراین همین خرافه، می‌پرسی خودی فرامی خواند. بدین لحاظ نیز علیرغم "شكل" ملی مقدماتی این مبارزه یعنی مبارزه علیه سورزوای خودی، "مضمون" مبارزه بین‌المللی همه، کارگران را علیه بورزوای جهانی مورد تاکید قرار می‌دهد، البته ما در ادبیات لینین ساعبارات "مهن سوسیالیستی" روبرو می‌شویم، اما "مهن سوسیالیستی" دیگر جنبه، می‌پرسی بودن خود را

معنای اخچ کلمه از دست داده است و مسئله همانا دفاع از دستاوردهای یک انقلاب پیروزمند برولتاری در مقابل تهاجم سرمایه داری است. به زبان بازهم روشنتر، منظور از "میهن سوسیالیستی" همانا دیکتاتوری برولتاریا در محدوده یک یا چند کشور است که هنوز به دیکتاتوری بین‌المللی طبقه و زوال‌تمام و تمام آن ارتقاء نیافته است. برولتاریا حتی در یک جنبش رهایی‌بخش ملی نمی‌تواند جانبدار "میهن پرستی" باشد، او این کوته بینی خردۀ سورزا - ناسیونالیستی را به دمکرات‌های بورزاوا و امیگزارد واگرموفتا با آن دست به اشتلافی هم می‌زند، تنها بخاطر آن است که شوونسم ملت غالب را کسی مانع در راه تکوین مبارزه طبقاتی در صفوف شهپر ملی است سرعتراز میان بردارد و احساسات ملی موقتنا تشجیع شده راه رچه زودتر رفع نماید، اما دو بطن یک شهپر ملی نیز وظیفه برولتاریای ملت مغلوب‌ته تنها مبارزه پیگیر و می‌امان و مقدم با ستمگری ملت غالب است بلکه همچنین وظیفه، مبارزه با ناسیونالیسم کوته بینانه و تنگ نظرانه ملت مغلوب را در میان برولتاریا و زحمتکشان این ملت سعده دارد و بر منافع مشترک برولتاریای ملت مغلوب با برولتاریای ملت غالب علیه بورزاواری هردو ملت تاکید می‌کند.

از اینtro انتقاد مارکسیسم انقلابی به حزب توده نمی‌تواند عبارت باشد از دعوت به میهن پرستی و "افشای" فقدان این صفت در حزب توده. احزاب بورزاوا و خردۀ بورزاوای رنگارنگ در کشورهایه نقد از این موضع حزب توده را مورد انتقاد قرارداده اند. جبهه، ملی، شهپر آزادی، مجاهدین خلق، و حتی سلطنت طلبان از این حربه، "اجنبی پرستی حزب توده" و "حاسوس‌کنی‌بودن" سیاری از سران آن بکرات استفاده کرده و خواهند کرد و آن‌ها کشتگری‌های عنوان انتقاد به "ناسیونال نبهلایسم" حزب توده مطرح نموده اند جیز تازه‌ای نیست الاهمنوایی خردۀ بورزاوای ناسیونالیستی در ذم حزب توده غیر "وطن پرست" و در دفاع از "میهن پرستی". انتقاد مایه حزب توده، ابران به بخاطر خلقت با مظلوم انترنسیونالیستی اش بلکه بخاطر دست نستنیش از مبارزه علیه سورزاواری خودی و در عوض معاشات با این سورزاواری تا آنجایی‌که خاص من سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز دولت شوروی ساکومنهای وقت حاکم بر ایران باشد، انتهای براین باوریم که برولتاریای پیروزمند در این با آن رشته از کشورهای معین تا هنگامیکه انقلاب سوسیالیستی لااقل درکشورهای مقدم سرمایه داری جهان به پیروزی دست نیافته و معاصره "سوسیالیستی" نظام سرمایه داری بوقوع نپیوسته است، مجبورند با دولت کشورهای سرمایه داری مناسبات بازرگانی و همزیستی مسالمت‌آمیز برقرار کنند. واضح است که برنامه، برولتاریای پیروزمند پس از برقراری روابط بازرگانی و مناسبات "ترمال" و همزیستی مسالمت‌آمیز با دولت سرمایه داری نمی‌تواند همان برنامه، انقلاب کمونیستی باشد. برنامه،

همزیستی مالامت آمیز باید بنحوی تنظیم شده باشد که امکان مداخله دولت برولتری را بعنوان یک "تاجر خوب" (ونه یک کمونیست خوب) در مسراودات بین العملی با نظام سرمایه داری فراهم نماید. بنا بر این تحت جنین شرایطی دولت برولتری باید با وجہه عمل کند؛ یک بعنوان انقلابی کمونیست و دو بعنوان تاجر خوب والبته جهره، دوم باید تابعی از سیما اولی باشد. اگر از نقطه نظریک تاجر خوب، کوچکترین آری کوچکترین تضادهای فیما بین بورزویی "جنگ طلب" با بورزویی "پاسیفیست" باید بحساب آید و کوچکترین تضاد بین غولهای سرمایه داری مدافع روابط بازرگانی سودمند با دولت سوسالیستی با آن اربابان سرمایه ای که خواهان تحريم و محدودیت این روابط هستند، باید مورد استفاده قرار گیرد؛ اما از نقطه نظر یک کمونیست این تضادها جنبه، کاملاً فرعی در مقابل مبارزه باکل بورزویی دارد. بنا بر این برنامه، همزیستی مالامت آمیز، درجهارجوبی از نوع برنامه های اینترنتابونال دو و دوونیم می گنجد ونه درمحدوده، سرname کمونیستی اینترنتابونال سوم، حالا اگر حزبی مدعی کمونیسم باید و اینترنتابونالبرزم را متراff با تسهیل شرایط تحقق همزیستی مالامت آمیز دولت سرمایه داری کنور خود با دولت سوسالیستی مثلما اتحاد جماهیر شوروی قلمداد کند، نقش این حزب بنا به قاعده چه چیزی بجز در پیش گرفتن مشی مهارت طبایه بورزوا رفرمیستی با بورزویی خودی می تواند باشد؟ و آبا برنامه، جنین حزبی قاعدها می تواند فراتر از جهارجوب برنامه، اینترنتابونالستی اینترنتابونال دو و دوونیم باشد؟ حزب توده، ایران دقیقاً جنین موضعی در قالب "اینترنتابونالبرزم" دارد و سهیمن دلیل نیز "اینترنتابونالبرزم" وی عمقتا در تضاد با اینترنتابونالبرزم برولتری است. آری مضمون بورزووار فرمیستی اینترنتابونالبرزم حزب توده ولو آنکه عمدتا در خدمت منافع سازرگانی اتحاد شوروی و در مقابل (با بهترگوئیم در رقابت) با منافع انحصاری امپریالیستی بسوی ز امپریالیزم آمریکا باشد، موردا فشاگری ماست.

حلمه آنکه انتقاد کنتریون به "اینترنتابونالبرزم" حزب توده از موضعی خرد بورزوای اینترنتابونالبرزمی و درجهت ارمای شعبارات "میهن پرستانه" خوده بورزویی کشور ماست. واما رابطه، این انتقاد خرد بورزوای اینترنتابونالبرزمی باست فدائی کدامست؟ واقعیت امر این است که پوبولیسم نهفت فدائی از مایه ای خرد بورزوای اینترنتابونالبرزمی سخورد اربود. اما این مایه اینترنتابونالبرزمی خصلتی رزمند، و فدا امپریالیستی داشت. در این دیدگاه جنبش های رهاییبخش مذا امپریالیستی موتور کلیه تحولات انقلابی جهانی محسوب می شد و در ارتباط با این مبارزه حماقت کنورهای سوسالیستی حائز اهمیت قلمداد می گشت. از نقطه نظر مارکسیزم انقلابی البته این نگرش دمکراسی انقلابی در کنورهای

تحت سلطه مورد انتقاد است، هرچند که خصلت ترقیخواهانه، این ناسیونالیسم در مقابل رژیم دیکتاتوری وابسته به امپریالیزم شاه مورد حمایت مشروط قرار گیرد. اما باید اضافه کنیم که خصلت عدالت جویانه و مساوات طلبانه، نهضت فدائی، امکان تفسیر "میهن پرستانه" به این ماهه ناسیونالیستی نمی‌داد. این غالباً حقیقتی پذیرفته شده بود و جانبداری عمومی فدائیان از مارکسیسم لئینیسم آنرا قویاً تأثیر داد و جانبداری از "ملت"، "پول و سرمایه و غارتگری" را میخواهد و کارگران و رحمتکشان از "ملت" حز "فقر و ادباء" بهره دیگری نموده اند و این "ملت" ادباء و فقر و سهروزی نمینواد سرجنگ با آن "ملت" زد و زور نداشته باشد. اگر تا قبل از انقلاب بهمن، میشد با همین مایه ناسیونالیستی خدا میریالیستی از دمکراسی انقلابی جانبداری کرد، اما پس از انقلاب بهمن دیگر نمی‌توان با همان معیارهای یک دمکرات انقلابی باقی ماند. انقلاب بهمن، ساتھی سطح میارزه طبقاتی معنای دمکرات و انقلابی را نیز ارتقاء داده است. امروزه آن کسی که "میهن پرستانی" را با دفاع آشکار از کارگران و رحمتکشان تعویض نکرده و در راه رهائی از فید امپریالیزم حاضر به گام برداشتن در راه سوسیالیزم نباشد، دمکرات و انقلابی نیز نبست. توصیل کشتگریون به "میهن پرستانی" نه تنها معنای احیای خصیصه کمونیستی نهضت فدائی نیست بلکه تعمیق ته مایه ناسیونالیسم خدا میریالیستی سنت فدائی به دفاع آشکار از خرافه‌های ربشه دارخوده سورزوا ناسیونالیستی و ابوروتونیسم رویزیونیستی "کمونیسم ملی" است.

و ما جنبه دیگر استفاده کشتگریون به "ناسیونال نیهالیسم" عبارتست از تاکید بر ضرورت ارزیابی مستقل هر حزب کارگری از شرایط کشور خود و "منا قرار دادن تشوری، خط مشی و برانیک هرجیان در عرصه ملی". ما البته با این موضوع موافقیم که هر حزب کارگری باید توانایی ارزیابی مستقل و انتقادی از شرایط ویژه میارزه طبقاتی کشور خود و همچنین تجربه انقلابی سایر نهضت‌ها داشته باشد. اما این توانایی را نه تنها در حزب سوده بلکه در جریان فدائیان کشتگری نیز نمی‌توان سراغ جست. برای ارزیابی مستقل و انتقادی، توانایی انقلابی کمونیستی لازم است و این توانایی اساساً "یک حق یا معیاری حقوقی" نیست که بر سمت شناخته شدنش فی نفسه جاره ساز باشد. نه تنها در ادبیات حزب سوده بلکه در کلیه اسناد گرد همایی ها و مشاوره‌های احزاب کمونیست جهان، این حق بارها بر سمت شناخته شده و مورد تأثیر قرار گرفته است، اما این امر مانع از دنباله روی سی جون و جرای حزب سوده از دیبلوماسی اتحاد شوروی نبوده است. در آینجا چیزی بمراتب بالاتر از حقوق فانوی در روابط فی مابین احزاب متعدد ضروری است و آن همانا توانایی کمونیست بودن و انقلابی بودن بعضی توانایی سازمان دادن برولتاریا علیه

سرمایه داری و دفاع از منافع مستقل این طبقه تا برقراری دیکتاتوری پرولتاپیا و امعای هرگونه طبقات است. والبته حزب "میهن پرست" قطعاً قادر چنین توانانشی می باشد، و تاکیدات مکررش بر تئوری، خط مئی و پراستک در عرصه، ملی و بازهم ملی جزوی بجز دفاع غیرمستقیمش از ناسونالیسم تحت عنوانی کلی از قبیل "تحلیل منحصراً از شرایط مشخص" نیست.

وحالا به محور دوم انتقادکشگریون به "رفرمیم" حزب توده و فدائیان حجاج فرج نگهدار نگاهی بیفکنیم. تمامی شقد حجاج کشکو به رفرمیم حزب توده در این نکته خلاصه میشود که "راه رشدغیر سرمایه داری" به رهبری "دملکاتهای انقلابی" ممکن نسوده و تنها تحت "رهبری طبقه کارگر" میمراست. و کشکریون تصور می کنند که با این انتقاد بشت افراشیاب را بحاکم مالبده آند! اما حقیقت آنست که تاکید بر اصل کلی "رهبری طبقه کارگر" به جو حکمه راه را برای رفرمیم نمی بندد زیرا رهبری امری است که در مزارزه سدت می آید و بنا بر این مسئله همانا مضمون منحصراً این رهبری و روش ناممین آن با به عمارت دیگر تکالیف پرولتاپیا در انقلاب و روشن او درقبال سایر طبقات است. حریانی که آماده، حمایت از اقدامات ضد امپریالیستی روحانیت حاکم در مقطع اشغال سفارت و محکوم کردن کلیه جنبش های انقلابی توده ای تاقبیل از "استحالة" روحانیت حاکم است، چگونه با اشاره به اصل کلی "رهبری طبقه کارگر" مرز خود را با رفرمیم ترسیم نموده است؟ آبا مگر اعتقاد کلی فدائیان اکثرت حجاج فرج نگهدار به "رهبری طبقه کارگر" مانع از پذیرش نام و تمام مشی حزب توده شد؟ مگر اعلام ضرورت رهبری طبقه کارگر در برناهه نارودنیکهای روسیه مانع از آن ندکه بلنوبکها خصلت خردۀ بورژوازی و بیوبولیستی این حریان را تادیده انگارند؟ و مگر می توان اظهارات مارکس را در اثر حاوданه اش "مسارزات طبقاتی در فرانسه ۱۸۴۸-۱۸۴۹" برا مون پذیرش رهبری طبقه کارگر توسط احزاب خردۀ بورژوا پس از انقلاب زوشن ۱۸۴۸ از خاطر سرد؟ مارکس در آن اثر بخوبی نشان میدهد که پذیرش رهبری طبقه کارگر و "ترحم سرح" توسط احزاب خردۀ بورژوا میین وزنه واقعی طبقه کارگر در نهضت "همکاری" و تلاش خردۀ بورژوازی برای استفاده از این نسرو در حجه "آرمان های خلقی" بود، انگلیس نیز بخوبی مقبولیت همکاری شعار "انقلاب مداوم" و برجم سرح را در میان دملکاتهای خردۀ بورژوا در برخی از کانتونهای سوئیس در سال ۱۸۴۸ مورد تاکید قرار میدهد. بذیرش ضرورت کلی رهبری طبقه کارگر، تقریباً در کلیه کشورهای سرمایه داری از هنگامی که جنبش طبقه کارگر به وزنه ای تعیین گشته در جهات سیاسی کشور مدل می شود، مورد قبول سویا لیستهای خردۀ بورژوا و کلیه انواع دملکاتهای خردۀ بورژوا می باشد. این قاعده در مورد ایران نیز که انقلاب بهمن را از سرگذرانده و حتی بازگان

شیز در اثر خود "انقلاب ایران در دو حركت" پذيرفته است که رژيم شاه را اعتهاب عمومي ساسی کارگران سرنگون کرد، وهم اکنون نزاعات اعتمادات کارگری يکی از مهمترین عوامل برانگختن جنبش توده ای بطور کلی محسوب میشود، صادق است و بعید نیست که تحت شرایطی طیف راست هم در "انتقاد" به مشی خود درگذشته، ضرورت عام رهبری طبقه کارگر را بسیار دارد، این امر در مورد مدافعين "راه رشد غیر سرمایه داری" تحت رهبری "دمکراتهای انقلابی" نیز مصدق است. سوچع باشد بخاطر داشت که مدافعن این تیز، راه رشد غیر سرمایه داری را عمدتاً "محتمل کنورهایی باشد نازل سرمایه داری و برولتاریای قلیل العده می دانند، بعلاوه در میان احزاب "کمونیست" "مداعع راه رشد غیر سرمایه داری" ، کم نبوده اند احزایی که نظری جناح کنگره، مشی راه رشد غیر سرمایه داری را کنارهاده اند و از ضرورت عام رهبری طبقه کارگر و "راه ترقی اجتماعی" بجای آن حاقداری کرده اند و علی رغم آن از رفرمیسم نگسته اند. الله بهتر است بگوئیم که کنگریون اصطلاحات "راه ترقی اجتماعی" تحت رهبری طبقه کارگر را از آنان بعایله گرفته اند ! في المثل صفتون حزب کمونیست سوریه که اصطلاح "راه رشد غیر سرمایه داری" را با "راه ترقی اجتماعی" تعویض نمود و یا حزب کمونیست عراق را در نظر گیرم. در این حزب از سال ۱۹۶۹ مه بعد اصطلاح "انقلاب مداوم" مورد استفاده قرار گرفت . در دوین کنگره این حزب در سال ۱۹۷۵، اصطلاح "راه رشد غیر سرمایه داری" مطابق سا مصوبات کنگره تعبیر یافت و مضمون آن بس از تاکید بر رهبری طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک عراق به عنوان "راه ترقی اجتماعی" و "قدرت دمکراتیک و انقلابی" تبیین شد.

دمکراتهای خرد سوزوا در حرف حاضر به تصدیق ضرورت رهبری طبقه کارگر هستند منوط سه آن که طبقه کارگر امر سوسالیزم را به آنسته ای نامعلوم احالم دهد و فعلا در عمل مبارزه خود را به مبارزه ای دمکراتیک همراه با کل توده، خرد سوزوا سرای سرفرازی "نظام دمکراسی خلقی" محدود نماید. این "نظام دمکراسی خلقی" که خود یک صورتی انتقالی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است و سات فوق سخت دولتی و تعاونی سربخش خصوصی اقتصاد و حاکمیت خلقی مشخص میشود، یک دوران نام و نام تاریخی فی ما بین نظام سرمایه داری و نظام سوسالیستی است که به واسطگی اقتصاد به امیرالبیم خاتمه می بخشد، "راه ترقی اجتماعی" و اتحاد " صالح انتگره" را فراهم می آورد تا در آنیه به نظام سوسالیستی ("جامعه بی طبقه توحیدی") استحاله یابد !! این "نظام دمکراسی خلقی" که نه سرمایه داری است و نه سوسالیستی و قرار است بروپایه، اتحاد کارگران با کل توده، خرد سوزوازی (صالح انتگره با "رهبری طبقه کارگر") بوجود آید، همان راهی است که مارکسیتهای

انقلابی آنرا سعنوان شوهم خوده بورزوایشی "راه سوم" افشا کرده است، تمام جوهر پوبولیسم خوده سورزوایشی و تمايز آن با لیبرالیسم در این نکته است که پوبولیسم به این ائتلاف بورزاوا دمکراتیک کارگران ساکل توده، خوده - سورزوایزی رنگ و لعاب "سوسالیستی" و "ماوراء سرمایه داری" می دهد و خصلت مشروط و موقتی این ائتلاف را که درجه ارجوب مناسبات بورزاوا دمکراتیک قرار می کرد، به خصلتی دائمی و اندی مبدل می کند تا ضرورت بسط مبارزه طبقاتی را به دبکتا توری پرولتاریا و تحزیه وحدتی مبارزه طبقاتی را در میان این اقشار میانی اسکار نماید و مبارزه، سوسالیستی طفه کارگر را همراه بانهیدمان شهر و روستا تحت الناع مبارزه، دمکراتیک کارگران همراه ساکل توده، خوده بورزاوا قوار و دهد، درکشور تحت سلطه، ما، این امر بوسیله، ضرورت مبارزه برای خاتمه دادن به "واسگی" اقتصاد به انحصارات امپرالیستی و تامین استقلال و "رشد اسکرمه صنایع" توجیه می شود، جدا کردن مبارزه ساکل توده واسگی اقتصادی و "سلطه، امپرالیزم" از مبارزه علیه بر مایه داری، انکار خصلت خدمت مداری انتقام درکشور ما و اهمیت مرکزی مطلوبات انتقالی، همراه با قلم گرفتن وظفه، اصلی انقلاب حقیقی خلقی مبنی بر درهم شکن ماثن دولتی، خصوصات اصلی پوبولیسم بورزاوار فرمستی را درکشور ما تشکیل میدهد.

واقع همانطوریکه ننان دادم دمکراتیهای خوده بورزاوا می توافند ضرورت رهبری طفه کارگر را بشرط سیردن مبارزه، سوسالیستی به آینده، دور و محدود کردن بپولتاریا به مبارزه در راه برقراری "نظام دمکراسی خلقی" همراه ساکل توده، خوده بورزاوا بهذیرند، اما آنچه را که هرگز حاضر نبستند مورد تحقیق قرار دهد، عارست از ضرورت بسط مبارزه طبقاتی تا سطح برقراری دبکنا نوری بپولتاریا، سی جهت نسبت که پوبولیستهای سورزاوار فرمست در قال "حاکمیت نیروی متعدد خلقی" دیگر از خود سخودی و شفتشی ولاعلاحی مشود. فی المثل همین کشتگرسون را در نظر گیریم آنان در حرف ضرورت عام رهبری طفه کارگر و "راه ترقی اجتماعی" را قبول دارند، برنامه ای هم ارائه دادند که اساسا به ترسیم همان "نظام دمکراسی خلقی" که فوقا مختصاتش را سو شمردم احتصاص دارد (روحیه کنند به برنامه سارمان فدا شان خلق ایران مصوب ۶۲)، اما وقتی به مرسی کارنامه دفاع ضد انقلابیان از حاکمیت "خلقی" سیاست "اتحاد مبارزه" را در پیش مگرفتند بلکه ساید سایس "فشار از پائین" را اتخاذ می کردند، البته سیاست "فشار از پائین" بحای "اتحاد مبارزه" کشف تازه ای محظوظ نمی شود. در این مورد کافیست به موسسات بلنوم "جنای جب اکثریت" نگاهی سبقتند تا ملاحظه کنند که

آنان به نقد در اواخر سال ۵۹ و اوائل سال ۶۰ سیاست "اتحاد- مبارزه" با حاکمیت "خوده بورزوایی" را به نقد کشیده بودند و سیاست "فشار از پاشین" را تجویز می کردند. اما سیاست "فشار از پاشین" مانع از آن نمی شد که آنان معیار حاکمیت "خوده بورزوایی" را بدوراندازند و بین جنبه هدایت میرپالیستی اقدامات حاکمیت با جنبه ضد دمکراتیک اقدامات آن درقبال خلق تفکیک بعمل نیاوردند. نتیجه آن نیز این می شد که این جریان نه حاکمیت را "انقلابی" می دانست (به سبب اقدامات سرکوبگرانه خدمتمندیکش) و نه " ضد انقلابی" (بدلیل اقدامات خدمتمندیکش اش). بنابراین سیاست سنتریستی خود را موجه می شمرد و بین رفرم و انقلاب نوسان می کرد. درواقع سیاست "فشار از پاشین" و "تداوی انقلاب" بدون روشن کردن مضمون قدرت سیاسی، حل نهایی مژوارانه برای انتقام به توده ها در عین خیانت به انقلاب می باشد . اما ببینیم از نقطه نظر مارکسیسم انقلابی بحاکمیت رسیدن متعدد "خلقی" یعنی مثلا خوده بورزوایی به چه معنایست؟ کافیست به "خطابیه" ۱۸۵۰ مارکس و انگلیس به اتحادیه کمونیستها پیرامون انقلابات در آلمان نگاهی بیفکنیم. در آلمان آن روزگار نیز ضرورت مبارزه عمومی دمکراتیک همراه با متعدد "خلقی" یعنی توده خوده بورزوایی قویا مطرح بود. اما آپا مارکس و انگلیس با دیدن احتمال به قدرت رسیدن خوده بورزوایی ، به کارگران درباره وظایفشان نسبت به "مدارا" با حاکمیت "خلقی" اندرز دادند؟ یا بالعکس بخاطر وجود چنین احتمالی ضروری تشخیص دادند که هرچه سریعتر و با تمام قوا ماهیت همیش "خلق" و حاکمیت "خلقی" را افشا نمایند و کارگران را مستقل از سازمان دهند و روحیه ای اعتمادی به خوده بورزوایی را ببا موزند و تمامی تومیه های لازم را برای آنکه کارگران در امواج دمکراسی خوده بورزوایی غرق نشوند بعمل آورند؟ در حقیقت مارکس و انگلیس از بقدرت رسیدن احتمالی خوده بورزوایی، ضرورت ارتقاء مبارزه طبقاتی کارگران در راه سوسیالیزم را نتیجه می گرفتند و نه تخفیف مبارزه طبقاتی و دوران بازسازی ملی در چهار چوب حاکمیت "خلقی". حال آنکه برای یک دمکرات خوده بورزوایی که آماده، پذیرش تئوری مبارزه طبقاتی تا بسط آن به دیکتاتوری پرولتاریا نیست، برقراری حاکمیت "متعدد خلقی" بمعنای تخفیف مبارزه طبقاتی و تبدیل پرولتاریا به اپوزیسیون قانونی حکومت است. از اینروزت که برایش مثله بدین نحو مطرح می گردد؛ دفاع از اقدامات مردمی و خدمتمندیکش متعدد خلقی که جای خود، اما اگر این متعدد دست به سرکوب مازد چه روشی باید اتخاذ کرد، اتحاد- مبارزه یا فشار از پاشین؟! و هنگامی که بالاخره پس از سرکوب کلیه دستاوردهای انقلاب توسط نظام ولایت فقیه و جداش را راضی می کند که بگوید "فشار از پاشین" ، تصور می کند که بسیار "انقلابی" شده است و باید به خاطر انتقادات "مادفانه" از خودش

مدال افتخار به خود آویزان کند و همگان روش "سوارزه" با رفرمیم راست و "سکتاریسم جپ" را ازاو بیاموزند !! و این "انتقاد از خود" هنگامی رفت - انگلیزتر می شود که بدانیم همین "انتقادات" هم زیرفشار انزوای سیاسی و ضرورت کاهش دادن فشار داخلی اعضا، کادرها و هوادارانی صورت گرفته است که هنوز هم هاج و واج بخود می نگردند که چه گفتم وجه ند؟!

از این انتقادات خرد بورژواشی و ناسیونالیستی کشتهگریون به حزب توده و فدائیان جناح فرخ نگهدار که بگذریم ، باقی می ماند طرح "وحدت محدود فدائیان" و ایجاد "نقل کمونیستی" برای تشکیل حزب طبقه کارگرگه در بندبگری مستقلان بدان خواهیم پرداخت .